تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

شرح چهل حديث از حضرت مهدى (عج)

تاليف: على اصغر رضوانى

## مقدمه

يكى از باورهاى مشترك بين اديان، انديشه ى نجات بخشى است. (1) عنصر مرتبط، انتظار فرج است؛ و انتظار، دعوت به حماسه و اقدام، دين دارى، استوارى ابعاد توحيدى و اعتقادى و عملى است. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: «براى صاحب الامر غيبتى طولانى است، در اين دوران هر كسى بايد تقوا پيشه سازد و چنگ در دين خود زند. هر كس كه خوش دارد در شمار اصحاب قائم باشد، بايد چشم به راه باشد و پارسايى پيش گيرد و كردار با ورع داشته باشد.»

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: «خوشا به حال منتظرانى كه به حضور قائم برسند. آنان كه پيش از قيام او نيز پيرو اويند، با دوست او عاشقانه دوست و موافق و با دشمن او خصمانه دشمن و مخالف اند.

منتظران واقعى بايد حضرت حجت را بشناسند و نسبت به عصر مهدى عليه‌السلام آگاهى كامل داشته باشند. مؤمنان به مهدويت بايد بدانند كه مهدى عليه‌السلام در برابر جلال خداوند، بسيار فروتن، عادل و حق گراست؛ دين اسلام به دست او عزيز گردد؛ او به دنيا دل نبندد و سنگى روى سنگ نگذارد؛ در حكومت او به احدى بدى نرسد، مگر آن جا كه حد خدايى بر آنان جارى گردد. مهدى عليه‌السلام مانند اميرالمؤمنين عليه‌السلام زندگى مى كند؛ نان خشك مى خورد و با پارسايى زندگى مى كند.

عصر مهدى عليه‌السلام به گونه اى است كه هر كس در اثر دوستى و يگانگى، هرچه نياز دارد از جيب ديگرى برمى دارد؛ مؤمنان در معاملات دنبال سودجويى نيستند؛ كينه ها از دل ها بيرون مى رود؛ همه جا را آسايش و امنيت فرامى گيرد؛ مهدى عليه‌السلام، حق هر حق دارى را مى گيرد و به او مى دهد، حتى اگر حق كسى زير دندان ديگرى باشد، از زير دندان انسان متجاوز بيرون مى كشد و به صاحب حق بازمى گرداند؛ كاخ ها را ويران مى سازد و ارتش ظالمان و طاغيان را از دم تيغ مى گذراند».

كتابى كه پيش روى خوانندگان محترم است، شرح و بسط چهل چراغ فروزان و چهل گوهر درخشان ولايت مهدويت است كه دل هر مؤمنى را روشن مى سازد و توسط محقق فرزانه، جناب حجة الاسلام على اصغر رضوانى به تحرير در آمده است.

در پايان از همه ى دست اندركاران مركز مطالعات و پژوهش هاى حوزه ى علميه كه در آماده سازى اين اثر تلاش نموده اند، به ويژه جناب آقاى محمدى، مدير گروه مهدويت، صميمانه سپاس گزارم.

عبدالحسين خسروپناه

جانشين مركز مطالعات و پژوهش هاى فرهنگى حوزه ى علميه

هشتم مهرماه 1382، مصادف با سوم شعبان المعظم 1424

# شرح چهل حديث از حضرت مهدي (عج)

## حديث يكم:

(اهل بيت عليهم‌السلام محور حق)

«الْحَقُّ مَعَنا فَلَنْ يُوحِشَنا مَنْ قَعَدَ عَنّا، وَنَحْنُ صَنائِعُ رَبِّنا، وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَنائِعُنا» (2)

حق با ما اهل بيت است و كناره گيرى عده اى از ما هرگز سبب وحشتمان نمى شود؛ چرا كه ما دست پرورده هاى پروردگاريم، و ديگر مخلوقين خداوند، دست پرورده هاى ما هستند.

شرح اين حديث شريف را شيخ طوسى (رحمه الله)، با سند معتبر، از ابوعمرو عمرى، از امام زمان عليه‌السلام نقل كرده است.حضرت عليه‌السلام در اين فقره از حديث، به سه نكته اشاره مى فرمايد:

1. تمام حقّ و حقيقت، با اهل بيت عليهم‌السلام و همراه با آنان است. بايد توجه داشت كه جمله ى «الحقّ معنا» با جمله ى «اهل البيت مع الحق» فرق مى كند؛ زيرا مفهوم جمله ى نخست آن است كه اهل بيت عليهم‌السلام محور اساسى براى تشخيص حقّ از باطل اند و براى شناخت اين دو از هم ديگر بايد به سنّت و رفتار و كردار آنان رجوع كرد؛ بر خلاف مفهوم جمله ى دوم. همين معنا، از حديث «عليّ مع الحقّ والحقّ مع عليّ» (3) نيز استفاده مى شود.

2. كسى كه حقّ با اوست نبايد از اِعراض ديگران از او و تنها ماندنش، به وحشت بيفتد و به كمى يا زيادى طرف داران خود نگاه كند.

حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام به هشام مى فرمايد:

اى هشام! اگر در دست تو گردويى است و همه ى مردم مى گويند كه آن دُرّ است، براى تو نفعى ندارد؛ زيرا تو مى دانى كه در دستت گردو است؛ و نيز اگر در دست تو دُرّ است، و مردم مى گويند گردو است، به تو ضررى نمى رسد؛ زيرا تو مى دانى كه آن چه در دست توست دُرّ است (4).

هم چنين امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

در راه هدايت، از كمى اهل آن وحشت نكنيد (5).

3. درباره ى جمله ى سومى كه در اين حديث آمده است، دو تفسير متفاوت وجود دارد كه مانعى در جمع اين دو نيست. در ذيل به آن ها اشاره مى كنيم:

الف) همانا اهل بيت عليهم‌السلام، در عقايد و اعمال دينى، محتاج به مردم نيستند، و آن چه از جانب خداوند به واسطه ى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آنان رسيده است، آنها را كفايت مى كند؛ در حالى كه امّت، در اين امور، محتاج به اهل بيت اند، و تنها رجوع به كتاب و سنّت، آنان را كفايت نمى كند، و بدون مراجعه به اهل بيت عليهم‌السلام قطعاً گمراه و هلاك مى شوند.

ب) نعمت هاى خداوند بر اهل بيت عليهم‌السلام، مباشرتاً و بدون واسطه ى كسى نازل مى گردد، در صورتى كه نعمت هايى كه خداوند بر مردم نازل مى كند، بدون واسطه ى اهل بيت عليهم‌السلام نخواهد بود.

## حديث دوم:

(امام عليه‌السلام، امان اهل زمين)

«إِنّي لاََمانٌ لاَِهْلِ الاَْرْضِ كَما أَنَّ النُّجُومَ أَمانٌ لاَِهْلِ السَّماءِ» (6)

همانا، من، امان و مايه ى ايمنى براى اهل زمينم؛ همان گونه كه ستاره ها، سبب ايمنى اهل آسمان اند.

شرح اين كلام، قسمتى از جواب هايى است كه امام زمان عليه‌السلام، در پاسخ به نامه ى اسحاق بن يعقوب فرموده است. اسحاق در اين نامه، از علت غيبت سؤال مى كند. حضرت بعد از جواب و بيان علّت غيبت، به اين نكته اشاره دارد كه وجود امام در غيبت، بى فايده و اثر نيست؛ از فوايد امام اين است كه وجود او سبب ايمنى براى اهل زمين است؛ همان گونه كه ستارگان آسمان مايه ى ايمنى براى اهل آسمان اند. در روايات صحيح ديگرى نيز به همين مضمون اشاره شده است. در آن روايات آمده است: اگر حجت در زمين نباشد، زمين و اهل آن، دگرگون و مضطرب خواهند شد.

در تشبيه امان بودن امام زمان عليه‌السلام براى اهل زمين، به امان بودن ستارگان براى اهل آسمان، وجوه تشابهى نهفته است كه به دو مورد از آن ها اشاره مى كنيم:

1. همان گونه كه از جهت تكوينى، وجود ستارگان و كيفيّت وضع آن ها موجب امان و آرامش كرات و سيارات و كهكشان هاست، وجود امام زمان عليه‌السلام نسبت به موجودات زمين نيز چنين است.

2. همان گونه كه به سبب ستارگان، شياطين از آسمان ها رانده شدند و امان و آرامش براى اهالى آسمان ها، از جمله ملائكه فراهم شد، وجود امام زمان عليه‌السلام نيز تكويناً و تشريعاً سبب طرد شياطين از اهل زمين، خصوصاً انسان ها خواهد بود.

## حديث سوم:

(فلسفه ى امامت و صفات امام)

«أَحْيى بِهِمْ دينَهُ، وَأَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ، وَجَعَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِخْوانِهِمْ وَبَني عَمِّهِمْ وَالاَْدْنَيْنَ فَالاَْدْنَيْنَ مِنْ ذَوي أَرْحامِهِمْ فُرْقاناً بَيِّناً يُعْرَفُ بِهِ الْحُجَّةُ مِنَ الْمَحْجُوجِ، وَالاِْمامُ مِنَ الْمَأْمُومِ، بِأَنْ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ، وَبَرَّأَهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ، وَطَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَنَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ، وَجَعَلَهُمْ خُزّانَ عِلْمِهِ، وَمُسْتَوْدَعَ حِكْمَتِهِ، وَمَوْضِعَ سِرِّهِ، وَأَيَّدَهُمْ بِالدَّلائِلِ، وَلَوْلا ذلِكَ لَكانَ النّاسُ عَلى سَواء، وَلاَِدَّعى أَمْرَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ كُلُّ أَحَد، وَلَما عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْباطِلِ، وَلا الْعالِمُ مِنَ الْجاهِلِ» (7)

اوصيا كسانى هستند كه خداوند متعال، دينش را با آنان زنده مى كند، و نورش را با آنان كاملاً مى گسترد و سيطره مى دهد. خداوند ميان آنان و برادران و عموزادگان و ديگر خويشاوندانشان تفاوت آشكارى گذاشته است كه به سبب آن، حجّت از غير حجّت، و امام از مأموم، شناخته مى شود. آن تفاوت آشكار اين است كه آنان را از گناهان محفوظ و مصون داشته، از عيوب مبرّا كرده، از پليدى پاك گردانيده، از اشتباه منزهشان داشته، آنان را خزانه داران علم و حكمت و پرده داران سرّ خود قرار داده و آنان را با دليل ها تأييد كرده است. اگر اين گونه نبود، همه ى مردم با هم يكسان بودند و هر كس مى توانست ادعاى امامت كند كه در اين حال، حقّ از باطل و عالم از جاهل، تشخيص داده نمى شد.

شرح اين كلمات، از جمله مطالبى است كه امام زمان عليه‌السلام در جواب نامه ى احمد بن اسحاق مرقوم داشته است. آن حضرت عليه‌السلام بعد از اشاره به نكاتى چند، به حقيقت و شأن و مقام امامت و امام پرداخته و خصوصياتى را براى امام بيان فرموده است، تا سبب تمايز امام حق از مدعى دروغين امامت باشد:

1. امام كسى است كه به سبب او دين خدا زنده خواهد ماند؛ زيرا او است كه در هنگام اختلافات و وقوع فتنه ها و شبهه ها، حقّ را از باطل تشخيص مى دهد و مردم را به دين واقعى هدايت مى كند.

2. نور خدا كه با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شروع شد، با امام تمام و كامل مى شود.

3. خداوند متعال، در ذريه ى پيامبر، براى تميز امام از بقيه ى افراد، اوصافى اختصاصى براى امام قرار داده است، تا مردم، در امر امامت، دچار شبهه نشوند، خصوصاً هنگامى كه بعضى از ذريه ى پيامبر، ادعاى دروغين امامت مى كنند. برخى از اين ويژگى ها، عصمت از گناهان، دورى از عيوب، طهارت از پليدى، نزاهت و پرهيز از اشتباه و... است. اگر اين ويژگى ها نبود، هر كس مى توانست ادعاى امامت كند و بدين سان، حق و باطل جدا شدنى نبودند و در نتيجه، دين الهى بر جهانيان حاكم نمى شد.

## حديث چهارم:

(فلسفه ى امامت)

«أَوَ ما رَأَيْتُمْ كَيْفَ جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ مَعاقِلَ تَأْوُونَ إِلَيْها، وَأَعْلاماً تَهْتَدُونَ بِها مِنْ لَدُنْ آدَمَ عليه‌السلام» (8)

آيا نديديد كه چگونه خداوند براى شما، ملجأهايى قرار داد كه به آنان پناه بريد، و عَلَم هايى قرار داد تا با آنان هدايت شويد، از زمان حضرت آدم عليه‌السلام تا كنون.

شرح اين عبارت، قسمتى از توقيعى است كه از ناحيه ى حضرت، به خاطر اختلاف ميان ابن أبى غانم قزوينى و جماعتى از شيعيان صادر شده است. ابن ابى غانم معتقد بود كه براى امام حسن عسكرى عليه‌السلام جانشينى نيست و امامت به ايشان ختم شده است. گروهى از شيعيان، به حضرت مهدى عليه‌السلام نامه مى نويسند و داستان را باز مى گويند. از ناحيه ى حضرت نامه اى صادر مى شود كه حديث فوق بخشى از آن است.

امام زمان عليه‌السلام بعد از سفارش هاى زياد در دورى از ترديد و شك در امر امامت و وصايت و جانشينى، مى فرمايند: مسئله ى وصايت، در طول تاريخ بشريت، ثابت است و تا انسان وجود دارد، زمين، خالى از حجّت نيست. حضرت مى فرمايد:

تاريخ را بنگريد! آيا زمانى را خالى از حجّت ديده ايد كه اينك اختلاف كرده ايد؟

حضرت، در اين قسمت از حديث، براى امامت، دو فايده برشمرده است: يكى، ملجأ و پناه مردم در گرفتارى ها، و ديگرى هدايت كردن مردم به دين الهى؛ زيرا امام معصوم عليه‌السلام نه تنها هدايتگر مردم به شريعت و دين الهى است، بلكه در مسائل مادّى و دنيوى نيز حلاّل مشكلات مختلف آنان خواهد بود.

## حديث پنجم:

(اقسام علم امام عليه‌السلام)

«عِلْمُنا عَلى ثَلاثَةِ أَوْجُه: ماض وَغابِر وَحادِث، أَمَّا الْماضي فَتَفْسيرٌ، وَأَمَّا الْغابِرُ فَمَوْقُوفٌ، وَأَمَّا الْحادِثُ فَقَذْفٌ فيِ الْقُلُوبِ، وَنَقْرٌ في الاَْسْماعِ، وَهُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنا، وَلا نَبيَّ بَعْدَ نَبِيِّنا» (9)

علم ما اهل بيت عليهم‌السلام بر سه نوع است: علم به گذشته و آينده و حادث. علم گذشته، تفسير است؛ علم آينده، موقوف است و علم حادث، انداختن در قلوب، و زمزمه در گوش هاست. اين بخش، بهترين علم ماست و بعد از پيامبر ما، رسول ديگرى نخواهد بود.

شرح اين عبارت، بخشى از جواب امام زمان عليه‌السلام به سؤال على بن محمّد سمرى درباره علم امام است.

مرحوم مجلسى (رحمه الله) در مرآة العقول، در تفسير اين سه نوع علم مى فرمايد:

علم ماضى يعنى علمى كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى اهل بيت عليهم‌السلام تفسير كرده اند؛ نيز شامل علومى است از وقايع گذشته درباره ى انبيا و امّت هاى پيشين، و حوادثى كه براى آنان اتّفاق افتاده و خبر از شروع امور و عوالم است.

مراد از «غابر»، علومى است كه به امور آينده تعلّق مى گيرد؛ زيرا، غابر به معناى «باقى» است. مراد از غابر خبرهاى حتمى است كه مربوط به آينده ى جهان است. و بدين سبب امام آن را به «موقوف» تفسير كرده اند كه علومى كه تعلق به آينده ى جهان دارد، مختصّ به اهل بيت عليهم‌السلام است. موقوف، يعنى «مخصوص».

مراد از علم حادث، علمى است، كه به تجدد احوال موجودات، تجدّد پيدا مى كند، ويا تفصيل مجملات است... مراد از «قذف در قلوب»،الهام الهى بدون واسطه ى ملك است.

مراد از «نقر در اسماع» الهام الهى است به واسطه ى ملك.

دليل افضليّت نوع سوم اين است كه الهام ـ با واسطه يا بدون واسطه ـ به اهل بيت عليهم‌السلام اختصاص دارد.

از آن جا كه ادعاى الهام الهى، ممكن است انسان را به توهّم نبوّت بيندازد، حضرت در پايان به اين نكته اشاره دارد كه پس از پيامبر ما، پيامبرى نخواهد آمد (10).

## حديث ششم:

(وجود هميشگى امام)

«أَنَّ الاَْرْضَ لا تَخْلُو مِنْ حُجَّة إِمّا ظاهِراً وَإِمّا مَغْمُوراً» (11)

زمين، هيچ گاه، از حجّت خالى نخواهد بود؛ چه آن حجّت ظاهر باشد و چه پنهان.

شرح اين كلام، قسمتى از توقيعى است كه امام زمان عليه‌السلام به عثمان بن سعيد عمرى و فرزندش محمّد مرقوم داشته اند. حضرت عليه‌السلام بعد از سفارش هاى زياد، به مطلبى اشاره مى كند و مى فرمايد: بايد هميشه، در روى زمين، حجّت الهى باشد، ونمى توان حتّى لحظه اى را تصوّر كرد كه امام معصوم نباشد.

احتياج انسان و ديگر موجودات به امام، ادامه ى احتياج آنان به پيامبر است. نياز به فرد معصوم ـ چه پيامبر و چه امام ـ را از ديدگاه هاى مختلفى مى توان بررسى كرد. يكى از اين وجوه، نياز به قانون الهى و تفسير آن از سوى معصوم است. در كتاب هاى كلام، با دليل هاى عقلى ثابت شده است كه بشر براى اصلاح زندگى دنيوى خود و رسيدن به سعادت ابدى و اخروى، نيازمند پيامبر است. نياز بشر به دين و تفسير صحيح از آن، ابدى است. پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دين اسلام را به عنوان آخرين دين الهى، آورد و همه ى احكام و مسائل آن را بازگو كرد. پس از وفات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همان دليل هاى عقلى، بايد كسانى مانند پيامبر در علم و عصمت و... وجود داشته باشند. اينان كسانى نيستند جز امامان بزرگوار عليهم‌السلام.

حضرت عليه‌السلام به اين نكته ى مهم هم اشاره دارند كه به دليل سستى مردم در پذيرش حق، اين طور نيست كه همه ى امامان به حكومت برسند و يا در ميان مردم حاضر باشند، همان طور كه همه ى انبيا و اوصياى الهى گذشته نيز، به حكومت دست نيافتند و برخى نيز تا مدّتى در غيبت به سر بردند.

## حديث هفتم:

(مشيّت خداوند و خواست اهل بيت عليهم‌السلام)

(قُلُوبُنا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللّهِ، فَإِذا شاءَ شِئْنا، وَاللّهُ يَقُولُ: وَما تَشاؤُونَ إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللّهُ (12)) (13)

دل هاى ما ظروفى براى خواست خداوند است. اگر خدا چيزى را اراده كند و بخواهد، ما نيز اراده كرده، خواهيم خواست. خداوند متعال مى فرمايد: و شما نمى خواهيد مگر اين كه خداوند بخواهد.

شرح امام زمان عليه‌السلام در اين كلام، در ردّ مقصِّره (14) و مفوّضه (15)، خطاب به كامل بن ابراهيم مى فرمايد:

آنان دروغ مى گويند، بلكه قلوب ما ظرف هايى است از براى خواست خداوند. هر چه او بخواهد، ما مى خواهيم، و در مقابل خواست خداوند، از خود اراده و خواست مستقلى نداريم.

در حديثى از امام كاظم عليه‌السلام آمده است:

همانا خداوند قلوب امامان را در مسير اراده ى خود قرار داده است؛ پس هر گاه خداوند متعال چيزى را بخواهد، آنان آن چيز را مى خواهند؛ و اين سخن خداوند متعال است كه مى فرمايد: و شما نمى خواهيد مگر اين كه خداوند بخواهد. (16)

از اين كلامِ امام زمان عليه‌السلام نكاتى استفاده مى شود كه به چند مورد از آن ها اشاره مى كنيم:

1. قلب ها ظروف واردات خواسته هاى الهى يا شيطانى است.

2. امامان معصوم اند؛ زيرا اراده ى اهل بيت عليهم‌السلام، همان اراده ى الهى است، كسى كه چنين باشد، از مقام عصمت برخوردار است.

3. اراده ى اهل بيت عليهم‌السلام بر اراده ى خداوند پيشى نمى گيرد و نيز از آن تأخير نمى افتد. ما نيز بايد نسبت به اهل بيت عليهم‌السلام چنين باشيم.

4. بدون تعلّق اراده ى خداوند به چيزى، اهل بيت عليهم‌السلام اراده ى آن چيز را ندارند.

## حديث هشتم:

(دورى از شيطان به وسيله ى نماز)

«ما أَرْغَمَ أَنْفَ الشَّيْطانِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّلاةِ، فَصَلِّها وَأَرْغِمْ أَنْفَ الشَّيْطانِ» (17)

هيچ چيز به مانند نماز، بينى شيطان را به خاك نمى سايد، پس نماز بگذار و بينى ابليس را به خاك بمال.

شرح اين كلام از پاسخ هايى است كه از ناحيه ى مقدّس امام زمان عليه‌السلام، در جواب مسائل ابى الحسين جعفر بن محمّد اسدى، صادر شده است. از اين حديث استفاده مى شود كه به خاك ماليدن بينى شيطان (غلبه بر شيطان) اسباب متعدّدى دارد كه بهترين آنها نماز است؛ زيرا نماز، مشتمل بر انقطاع از خلق و توجه تامّ به خداوند متعال و ذكر و ياد اوست. خداوند متعال مى فرمايد:

«أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْري» (18)؛ نماز را براى ياد من برپا دار.

نمازى كه چنين باشد، انسان را از فحشا و منكرات باز مى دارد، و در نتيجه، انسان بر هواى نفس و شيطان غالب مى گردد.

## حديث نهم:

(نماز اول وقت)

«مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْغَداةَ إِلى أَنْ تَنْقَضيِ الْنُجُومْ» (19)

ملعون و نفرين شده است كسى كه نماز صبح را عمداً تأخير بيندازد، تا موقعى كه ستارگان ناپديد شوند.

شرح اين حديث قسمتى از توقيعى است كه در جواب سؤال محمّد بن يعقوب از ناحيه ى مقدسه رسيده است. امام زمان عليه‌السلام در اين توقيع تأكيد فراوانى بر نماز اوّل وقت كرده و كسانى را كه تا روشن شدن هوا و ناپديد شدن ستاره ها نماز صبح را به تأخير مى اندازند، نفرين شده دانسته است.

از اين حديث و احاديث ديگر استفاده مى شود كه نماز سه وقت دارد:

1. وقت فضيلت: كه همان اول وقت نماز است و از آن در روايات به «رضوان اللّه» تعبير شده و بهترين وقت براى نماز همين وقت است؛ زيرا:

الف) در اين وقت است كه دستورِ به جاى آوردن نماز از جانب خداوند متعال صادر شده و اهميّت دادن به دستورهاى الهى و زودتر انجام دادن آن مطلوب است.

ب) نماز در حقيقت ارتباط موجود محدود و سراپا محتاج با موجود نامحدود، و بهره بردارى از اوست، كه اين در حقيقت به نفع انسان است، و سرعت و فوريت در آن مطلوب است.

ج) امام زمان عليه‌السلام در اوّل وقت نماز مى خواند، و كسانى كه در اين موقع نماز بخوانند، به بركت نماز آن حضرت عليه‌السلام، خداوند نمازشان را قبول خواهد كرد؛ البته اختلاف افق ها تأثيرى در اين موضوع ندارد؛ به عبارت ديگر، منظور انجام نمازها در زمان واحد نيست، بلكه مقصود اتحاد در يك عنوان واحد، يعنى «اداى نماز در اول وقت» است، منتها هر كسى بر حسب افق خودش.

2. آخر وقت: كه در روايات با تعبير «غفران اللّه» آمده است. تأخير نماز از اوّل وقت به آخر وقت، مذموم است؛ لذا امام زمان عليه‌السلام چنين شخصى را ملعون و دور از رحمت خدا دانسته است. در روايتى ديگر از امام صادق عليه‌السلام مى خوانيم:

به جاى آوردن نماز در اول وقت موجب خشنودى خداست و به جاى آوردن آن در آخر وقت گناه، ولى مورد عفو و مغفرت خداوند است. (20)

3. خارج از وقت: به جا آوردن نماز در خارج از وقت آن است، كه اصطلاحاً از آن به «قضا» تعبير مى شود. اگر كسى نماز خود را در داخل وقت آن به جاى نياورد، بايد قضاى آن را به جاى آورد؛ و اين به امر و دستور جديد است. حال اگر عمداً نماز را تا پايان وقت به تأخير انداخته معصيت كرده است و بايد از آن توبه كند و الاّ مورد عقوبت خداوند متعال قرار مى گيرد؛ ولى اگر از روى سهو و نسيان بوده و در آن قصورى نداشته باشد، مورد عقوبت الهى نخواهد بود.

## حديث دهم:

(سجده ى شكر)

«سَجْدَةُ الشُّكْرِ مِنْ أَلْزَمِ السُّنَنِ وَأَوْجَبِها... فَإِنَّ فَضْلَ الدُّعاءِ وَالتَّسْبيحِ بَعْدَ الْفَرائِضِ عَلَى الدُّعاءِ بِعَقيبِ النَّوافِلِ، كَفَضْلِ الْفَرائِضِ عَلَى النَّوافِلِ، وَالسَّجْدَةُ دُعاءٌ وَتَسْبيحٌ» (21)

سجده ى شكر، از لازم ترين و واجب ترين مستحبات الهى است... همانا، فضيلت دعا و تسبيح پس از واجبات بر دعاى بعد از نوافل، همانند فضيلت واجبات بر نوافل است. سجده، دعا و تسبيح است.

شرح حديث شريف، قسمتى از پاسخ امام مهدى عليه‌السلام به سؤال هاى محمّد بن عبداللّه حميرى است. حضرت، در اين كلام، به اهميّت يكى از مستحبات، يعنى سجده ى شكر اشاره مى كند و بعد از آن به دعا و تسبيح بعد از فرايض پرداخته، فضيلت آن را مانند فضيلت فريضه بر نوافل مى داند و نيز اصل سجده و قرار دادن پيشانى بر خاك را در اجر و ثواب به منزله ى دعا و تسبيح مى داند.

از بررسى آيات و احاديث به دست مى آيد كه همه ى واجبات و يا همه ى مستحبات، در يك سطح و اندازه نيستند؛ مثلاً اهميّت نماز، در ميان واجبات، از همه بيش تر است؛ زيرا، قبولى اعمال، به قبول شدن نماز بستگى دارد. در ميان مستحبات ـ برابر اين حديث ـ اهميّت سجده ى شكر، از همه ى مستحبات بيش تر است. شايد علّت، اين باشد كه سجده ى شكر، كليد افزايش و تداوم نعمت است؛ يعنى هر گاه انسان با ديدن و يا رسيدن به نعمتى، شكر گزارد، آن نعمت تداوم مى يابد و نعمت هاى ديگر نيز نازل مى گردند. اين نكته در قرآن به صراحت آمده است:

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لاََزيدَنَّكُمْ» (22)؛ اگر شكر نعمت به جاى آوريد، بر نعمت شما مى افزايم.

حضرت عليه‌السلام در اين حديث به چند نكته اشاره مى فرمايد:

1. سجده ى شكر، زمان و مكان خاصّى ندارد، ولى با توجّه به اين حديث، بهترين زمان براى اين كار بعد از نمازهاى واجب و نوافل است.

2. سجده كمال انسان و نهايت خضوع در برابر خداوند متعال است، در اين هنگام است كه انسان خود را نمى بيند و تمام عظمت و بزرگى را از آن خداوند مى داند؛ لذا اين حالت، بهترين حالت براى بنده است، خصوصاً هنگامى كه توأم با ذكر و شكرگزارى لفظى و قلبى باشد.

3. ثواب دعا و تسبيح بعد از نمازهاى واجب، از ثواب دعا و تسبيح پس از نمازهاى نافله خيلى بيش تر است، همان گونه كه فضيلت فرايض از نوافل بيش تر است.

4. حضرت عليه‌السلام با بيان اين كه سجده، دعا و تسبيح است، مى فهماند كه خود سجده هم يك نوع تسبيح و دعاست و همان گونه كه ذكرِ پس از نماز، مطلوب است، سجده كردن هم كارى مستحب است؛ زيرا غايت و هدف از دعا و تسبيح، خضوع و خشوع و تذلّل براى خداوند متعال است، و شكّى نيست كه اين غايت، در سجده، به نحو اتمّ و اكمل است.

## حديث يازدهم:

(فضيلت تسبيح تربت سيدالشهداء عليه‌السلام)

«مِنْ فَضْلِه، أَنَّ الرَّجُلَ يَنْسى التَّسْبيحَ وَيُديرُ السُّبْحَةَ فَيُكْتَبُ لَهُ التَّسْبيحُ» (23)

از فضايل تربت حضرت سيّدالشهداء عليه‌السلام آن است كه چنان چه تسبيح تربت حضرت در دست گرفته شود، ثواب تسبيح و ذكر را دارد، گر چه دعايى هم خوانده نشود.

شرح اين حديث از جمله پاسخ هايى است كه امام زمان عليه‌السلام در جواب سؤال هاى محّمد بن عبداللّه حميرى بيان فرموده اند. او در سؤالى از حضرت عليه‌السلام مى پرسد: آيا جايز است كه از خاك قبر امام حسين عليه‌السلام تسبيح بسازيم؟ آيا در آن فضيلتى هست؟

حضرت عليه‌السلام ابتدا در جواب سؤال مى فرمايد:

تسبيح خود را از تربت مزار امام حسين عليه‌السلام بسازيد و با آن خداوند را تسبيح نماييد؛ زيرا براى تسبيح، چيزى بهتر از تربت امام حسين عليه‌السلام نيست. از جمله فضايل اين تربت اين است كه اگر كسى ذكر را فراموش كند و تسبيح تربت را فقط در دست خود بگرداند، براى او ثواب ذكر تسبيح نوشته مى شود.

درباره ى فضيلت تسبيح با تربت حسينى، شايسته است به دو نكته اشاره كنيم:

1. تربت امام حسين عليه‌السلام از جمله تربت هايى است كه خداوند متعال آن را مبارك گردانيده است؛ زيرا از قطعه زمينى است كه جسد پاك و مطهّر حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام را در برگرفته است. از جمله اغراض و مقاصد عالى در استحباب تسبيح با تربت حسينى، آن است كه وقتى شخص تسبيح كننده ى با تربت، آن را در دست مى گيرد، به ياد فداكارى امام حسين عليه‌السلام در پيشگاه خداوند مى افتد و اين كه چگونه يك انسان مى تواند در راه عقيده و مبدأ، اين گونه فداكارى و با ظالمان مقابله كند. انسان در اين حال به ياد آن ارواح پاك و مقدّس و مطهّرى مى افتد كه در راه معشوق حقيقى فدا شدند و به ملكوت اعلى پركشيدند. در اين هنگام و با اين تفكّر، حالت خضوع و خشوع در او ظاهر شده، دنيا و آن چه در آن است در نظر او حقير جلوه مى كند، و حالت عرفانى و معنوى خاصّى در نفس او پديد مى آيد و اين به خاطر توسل و ارتباط با امام حسين عليه‌السلام از طريق تربت اوست؛ از اين رو در روايات مى خوانيم كه سجده بر تربت حسينى حجاب هاى هفت گانه را پاره مى كند.

2. يكى ديگر از آثار و بركات تسبيح با تربت امام حسين عليه‌السلام ـ كه اهل بيت عليهم‌السلام در پى آن بودند ـ شناساندن مظلوميّت امام حسين عليه‌السلام به مردم است؛ زيرا شخص نمازگزار هر روز بعد از نماز و بهره مندى از آن، هنگامى كه چشمش به تربت حسينى مى افتد، به ياد امام حسين عليه‌السلام و فداكارى هاى او و اصحاب و اهل بيتش مى افتد؛ و معلوم است كه يادآورى چنين الگوهايى ـ از حيث روان شناسى ـ اثر تربيتى و معنوى عجيبى در نفس انسان مى گذارد، انسان ها را حسينى بار مى آورد و روح و خون حماسه ى حسينى را در وجود انسان به جنبش مى آورد.

## حديث دوازدهم:

(برآوردن حاجات مردم)

«مَنْ كانَ في حاجَةِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ كانَ اللّهُ في حاجَتِهِ» (24)

هر كسى كه به دنبال حاجت خداوند عزّوجلّ باشد، خداوند نيز دنبال كننده و برآورنده ى حاجت او خواهد بود.

شرح اين حديث را شيخ صدوق (رحمه الله) از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابى القاسم بن ابى حليس (حابس)، از امام زمان عليه‌السلام نقل مى كند. حضرت در پيامى به حليسى به خلوص او، و به صورت كلّى، به اين نكته ى اخلاقى اشاره مى فرمايد كه: هر كس درصدد برآوردن حاجت خداوند باشد، خداوند نيز دنبال كننده ى حاجات او خواهد بوده و خواسته هايش را برآورده خواهد ساخت.

هر چند مراد از حاجت خداوند در بخشى ديگر از اين روايت، زيارت امام حسين عليه‌السلام با نيت خالص، مشخص شده است؛ ولى حضرت، يك اصل كلّى را بيان كرده و زيارت امام حسين عليه‌السلام را مصداقى از آن قرار داده اند؛ يعنى اگر انسان كارى را انجام دهد كه اجرايش مطلوب و خواسته ى خداوند باشد، و از اين رو بتوان آن را «حاجت و خواسته ى خداوند» خواند، مى تواند خداوند نيز كارهاى او را اصلاح مى كند.

شايسته ى يادآورى است كه خداوند، محتاج به هيچ كس نيست، بلكه اين مردم اند كه سرتاپا محتاج به قاضى الحاجات اند. خداوند متعال مى فرمايد:

(يا أَيُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللّهِ وَاللّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَميدُ) (25)؛ اى مردم! شما محتاجان به سوى خداونديد و خداوند، همان غنّى ستايش شده است.

تعبير حاجت خداوند در اين حديث به اين جهت است كه حاجت خداوند در حاجت خلق است؛ و به تعبير ديگر، كسى كه حاجات مردم را برآورد، گويا حاجت خداوند را برآورده است.

احتمال ديگر در مورد اين حديث اين است كه مقصود از «حاجت خدا»، دستورهاى خداوند، اعمّ از اوامر و نواهى باشد كه خواست خداوند است، و اگر كسى در برابر آن مطيع باشد، خداوند نيز حاجت او را بر مى آورد.

## حديث سيزدهم:

«استغفار، سبب غفران»

«إِذا اسْتَغْفَرْتَ اللّهَ فَاللّهُ يَغْفِرُ لَكَ» (26)

اگر از خداوند، طلب مغفرت كنى، خداوند نيز تو را خواهد آمرزيد.

شرح مرحوم كلينى (رحمه الله) اين حديث شريف را در ضمن حديثى از امام زمان عليه‌السلام نقل كرده است. حاصل حديث آن است كه شخصى به نام يمانى به سامرا وارد مى شود. از طرف امام زمان عليه‌السلام كيسه اى كه در آن دو دينار و دو لباس بود، به دست او مى رسد. او به سبب كمى هدايا آن ها را رد مى كند؛ ولى بعد از مدّتى از اين عمل خود پشيمان مى گردد و نامه اى مى نويسد و پوزش مى خواهد و در دل خود، ضمن توبه، نيت مى كند كه اگر دوباره اين هديه براى او فرستاده شود، آن را بپذيرد.

بعد از مدّتى، هديه به دست او مى رسد، و در توقيعى، حضرت عليه‌السلام به يمانى اشاره كرده، مى فرمايد:

تو، با ردّ هديه ى ما، اشتباه كردى و اگر طلب مغفرت از خداوند كنى، خداوند تو را خواهد بخشيد.

از اين توقيع شريف دو نكته استفاده مى شود:

1. امام زمان عليه‌السلام عالم به سرّ و خفيّات است و از اعمال و حتّى نيّات ما آگاه است؛ لذا در روايتى، امام صادق عليه‌السلام، در ذيل آيه ى شريفِ: «قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (27). مى فرمايد: «مراد از مؤمنين امامان اند» (28).

2. طلب مغفرت از خداوند عزّوجلّ، سبب غفران گناهان است. با در نظر گرفتن اين كه طلب، امرى قلبى است و احتياج به لفظ ندارد، از حديث شريف چنين استفاده مى شود كه مجرّد طلب مغفرت (پشيمانى و عزم بر عدم بازگشت به گناه) در تحقّق مغفرت الهى و قبولى توبه كافى است. البتّه توبه ى كامل شرايطى دارد، كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام، در حديثى، به آن اشاره كرده است (29).

## حديث چهاردهم:

(استغفار در حق يكديگر)

«لَوْ لا إِسْتِغْفارُ بَعْضِكُمْ لِبَعْض لَهَلَكَ مَنْ عَلَيْها» (30)

اگر طلب مغفرت و آمرزش برخى از شما براى يكديگر نبود، تمام اهل زمين هلاك مى گشتند.

شرح امام زمان عليه‌السلام در حديثى طولانى خطاب به فرزند مهزيار، شيعيان را به استغفار و دعا در حقّ يكديگر ترغيب مى كند؛ زيرا از آثار و بركات آن رفع عذاب از روى زمين و اهل آن است.

از آيات قرآن استفاده مى شود كه دو چيز عامل ايمنى زمين از عذاب الهى در اين دنياست:

1. وجود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: خداوند متعال مى فرمايد:

«ما كانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فيهِمْ» (31)؛ تا تو در ميان مردم هستى، هرگز خداوند آنان را عذاب نخواهد كرد.

2. استغفار: خداوند متعال مى فرمايد:

«ما كانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (32)؛ خداوند آنان را در حالى كه استغفار مى كنند، هرگز عذاب نخواهد كرد.

از اين حديث دو نكته استفاده مى شود:

الف) گناه باعث هلاكت و عذاب مردم در همين دنيا مى شود.

ب) استغفار سبب مغفرت است، خصوصاً اگر در حقّ همديگر استغفار كنند.

## حديث پانزدهم:

(بهره مندى انسان از امام غائب)

«أَمّا وَجْهُ الاِْنْتِفاعِ بي في غَيْبَتي فَكَالاِْنْتِفاعِ بِالشَّمْسِ إِذا غَيَّبَتْها عَنِ الاَْبْصارِ السَّحابُ» (33)

امّا چگونگى استفاده از من در غيبتم، همانند استفاده از خورشيد است هنگامى كه ابرها آن را از ديدگان پنهان نگاه دارد.

شرح اين كلام امام زمان عليه‌السلام، در حديثى، در پايان پاسخ پرسش هاى اسحاق ابن يعقوب آمده است، و شيخ صدوق و شيخ طوسى (رحمهما الله) نيز آن را نقل كرده اند. در اين حديث شريف، وجود حضرت در عصر غيبت كبرا، به خورشيد در پس ابر تشبيه شده است.

در اين تشبيه، نكات جالبى نهفته است كه به بعضى از آن ها اشاره مى كنيم:

1. حضرت وجود خود را به خورشيد تشبيه كرده است. همان گونه كه خورشيد، منشأ حيات موجودات و مايه ى گرمى و حرارت و نور و حركت و... است و با نبود آن، حيات و زندگانى از موجودات رخت برمى بندد، حيات معنوى جامعه، از وجود امام زمان عليه‌السلام، و بقاى آن نيز به بقاى وجود آن حضرت وابسته است. در روايات اسلامى وارد شده است كه امامان معصوم عليهم‌السلام اهداف غايىِ ايجاد مخلوقات اند.

2. همان گونه كه خورشيد يكى از مخلوقات و در عين حال واسطه ى بهره گيرى موجودات از نور و حرارت است، امام نيز واسطه ى اعلا براى فيض برى موجودات است و فيض الهى، مانند نعمت و هدايت و...، به واسطه ى او به عموم خلايق مى رسد.

3. همان گونه كه مردم، هر آن، انتظار خارج شدن خورشيد از پَسِ ابرها را دارند، تا تمام و كامل، از وجود و ظهورش استفاده ببرند، در ايّام غيبتِ آن حضرت نيز، مردم، منتظر ظهور و خروج اويند و از ظهورش مأيوس نمى گردند.

4. منكر وجود آن حضرت، همانند منكر وجود خورشيد است، هنگامى كه در پشت ابرها از ديده ها پنهان گردد.

5. همان گونه كه ابر، كاملاً خورشيد را نمى پوشاند و نور خورشيد به زمين و زمينيان مى رسد، غيبت هم مانع كامل و تمامى براى بهره دهى حضرت نيست. مردم در زمان غيبت، حضرت را نمى بينند، امّا از وجود مبارك او بهره مى برند. توسّل يكى از راه هاى بهره بردن از آن امام است.

6. همان گونه كه در مناطقى كه هوا غالباً ابرى است، گاهى خورشيد ابرها را مى شكافد و خود را از لابه لاى آن ها بيرون مى آورد و به عده اى از مردم نشان مى دهد، هر از چند گاهى نيز، عدّه اى شرف ياب محضر مبارك امام زمان عليه‌السلام مى شوند و از وجودش استفاده مى برند، و از اين راه، وجود آن حضرت عليه‌السلام براى عموم مردم به اثبات مى رسد.

7. همان گونه كه از خورشيد، همگان، از دين دار و بى دين، نفع مى برند، آثار و بركات امام عصر عليه‌السلام، همه ى عالم را در برمى گيرد، هر چند مردم او را نشناسند و قدرش را ندانند.

8. همان گونه كه شعاع خورشيد، به مقدار روزنه ها و اندازه ى پنجره ها، داخل اتاق ها مى شود و مردم از آن بهره مى برند، مقدار بهره ى مردم از وجود و آثار و بركات آن حضرت نيز، به اندازه ى قابليّت آنان است. انسان هر اندازه موانع را از خود دور كند و قلب خود را بيش تر بگشايد، از وجود و آثار و بركات بيش ترى بهره مى گيرد.

9. همان گونه كه ابرها خورشيد را نابود نمى كنند، و تنها مانع رؤيت اويند، غيبت امام زمان عليه‌السلام نيز فقط مانع رؤيت اوست.

## حديث شانزدهم:

(علّت تأخير در ظهور امام عليه‌السلام)

«وَلَوْ أَنَّ أشْياعَنا ـ وَفَّقَهُمُ اللّهُ لِطاعَتِهِ ـ عَلَى اجْتِماع مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَما تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الْيُمْنَ بِلِقائِنا، وَلَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعادَةُ بِمُشاهَدَتِنا عَلى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِها مِنْهُمْ بِنا، فَما يَحْبِسُنا عَنْهُمْ إِلاّ ما يَتَّصِلُ بِنا مِمّا نَكْرَهُهُ وَلا نُؤْثِرُهُ مِنْهُمْ» (34)

اگر شيعيان ما ـ كه خداوند توفيق طاعتشان دهد ـ در راه ايفاى پيمانى كه بر دوش دارند، همدل مى شدند، ميمنت ملاقات ما از ايشان به تأخير نمى افتاد، و سعادت ديدار ما زودتر نصيب آنان مى گشت، ديدارى بر مبناى شناختى راستين و صداقتى از آنان نسبت به ما؛ علّت مخفى شدن ما از آنان چيزى نيست جز آن چه از كردار آنان به ما مى رسد و ما توقع انجام اين كارها را از آنان نداريم.

شرح اين جملات، قسمتى از نامه اى است كه از ناحيه ى مقدّس امام زمان عليه‌السلام براى شيخ مفيد (رحمه الله) فرستاده شده است. حضرت عليه‌السلام در اين نامه، بعد از سفارش هاى لازم به شيخ مفيد (رحمه الله) ودستورهايى به شيعيان، به امر مهمّى كه سبب غيبت ايشان شده است، اشاره مى كنند. حضرت، نبود صفا و يك دلى در بين شيعيان را سبب غيبت خود مى شمرند.

تاريخ نشان داده است كه تا مردم نخواهند و تلاش نكنند، حق بر جاى خويش قرار نمى گيرد و حكومت به دست اهلش نمى رسد. تجربه ى حضرت على و امام حسن و امام حسين عليهم‌السلام، دليل بسيار آشكارى بر اين مطلب است. اگر مردم بر خلافت حضرت على عليه‌السلام پافشارى مى كردند، الآن، تاريخ مسير ديگرى را مى پيمود، ولى دنياخواهى و ترس و... مردم آن زمان سبب شد از آن زمان تا آينده اى كه معلوم نيست چه هنگام به پايان مى رسد، جهانيان و خصوصاً شيعيان، جز ظلم و آزار چيزى نبينند. متأسفانه كوتاهى ما، بلكه عملكرد بدمان سبب شده است كه آن محروميت تا كنون ادامه يابد.

طبق اين حديث، وظيفه ى ما براى تسريع و تعجيل در ظهور حضرت، اين است كه آن حضرت را بر خويش و خويشان مقدم داريم و با اجراى دستورهاى اسلامى و گسترش و ترويج عملى اسلام، آن امام عليه‌السلام را به جهانيان بشناسانيم و دل ها را به سوى آن حضرت معطوف كنيم، تا به خواست خداوند، هرچه زودتر، زمينه ى پذيرش مردمى و جهانى آن امام عليه‌السلام فراهم شود.

از اين حديث شريف نكاتى استفاده مى شود:

1. خداوند متعال از شيعيان عهد و پيمان گرفته كه از امامان پيروى كنند و اين پيروى سبب تشرّف به لقاى امام زمان خواهد بود.

2. اعمال ناشايست شيعيان سبب دورى آن ها از امامشان شده است؛ و لذا اعمال شايسته مى تواند در تسريع ارتباط با امام زمان عليه‌السلام مؤثر باشد.

## حديث هفدهم:

(غيبت از مقدرات الهى است)

«أَقْدارُ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ لا تُغالَبُ وَإِرادَتُهُ لا تُرَدُّ وَتَوْفيقُهُ لا يُسْبَقُ» (35)

تقديرهاى خداوند عزّوجلّ مغلوب نمى شود، و اراده اش برگشت ندارد، و بر توفيق او هيچ چيز پيشى نمى گيرد.

شرح اين عبارت، بخشى از كلمات امام زمان عليه‌السلام است كه در توقيعى به دو سفير خود، عثمان بن سعيد و فرزندش محمّد بن عثمان فرستاده است. امام عليه‌السلام در اين توقيع به مسئله ى غيبت خود اشاره كرده، مى فرمايد: اين موضوع از تقديرهاى الهى است و اراده ى حتمى اش به آن تعلق گرفته است.

امام عليه‌السلام در اين توقيع به چند نكته اشاره دارند:

1. هيچ كس نمى تواند بر تقدير الهى پيروز شود؛ زيرا او «مقدِّر كلّ قَدَر» و قدرت او فوق همه ى قدرت هاست.

2. اگر اراده ى حتمى خداوند متعال، به چيزى تعلّق گيرد، كسى نمى تواند بر اراده ى او غلبه كند و مانع اجرايش گردد؛ زيرا اراده اى فوق اراده ى او نيست. در دعايى از امام سجّاد عليه‌السلام مى خوانيم:

پروردگارا! حمد، مخصوص توست كه مقتدرى هستى كه هرگز مغلوب نمى شود. (36)

3. كارسازى فقط براى خداست. تا خدا نخواهد، هيچ تدبير و تلاشى سود نمى دهد. براى انجام دادن هر كارى، بايد چشم اميد به خدا داشت و از او مدد گرفت و با واسطه قرار دادن محبوبان درگاهش، موفّقيّت را طلب نمود.

## حديث هجدهم:

(رجوع به فقها در عصر غيبت)

«أَمَّا الْحَوادِثُ الْواقِعَةُ فَارْجِعوُا فيها إِلى رُواةِ حَديثِنا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللّهِ عَلَيْهِمْ» (37)

امّا در رويدادهاى زمانه، به راويان حديث ما رجوع كنيد. آنان، حجت من بر شمايند و من، حجّت خدا بر آنانم.

شرح اين حديث، از جمله مطالبى است كه امام زمان عليه‌السلام در جواب مسائل اسحاق بن يعقوب فرموده اند. در اين حديث شريف، حضرت به وظيفه ى شيعيان در حوادث پيش آمده در عصر غيبت اشاره كرده اند.

حضرت، شيعيان را براى فهميدن احكام شرعى و ساير مسائل اجتماعى، به راويان احاديث، كه همان فقهاى شيعه هستند، ارجاع مى دهد؛ زيرا آنان هستند كه احاديث را خوب فهميده اند، و عام و خاص، محكم و متشابه، و صحيح و باطل را مى شناسند.

«روات حديث» از نظر حضرت عليه‌السلام كسانى نيستند كه روايت را فقط نقل مى كنند بدون اين كه آن را درست بفهمند؛ زيرا چنين افرادى، نمى توانند گره از مشكلات فقهى و... بگشايند.

رجوع به فقها در عصر غيبت، نه يك امر مستحب، بلكه يك واجب شرعى است؛ زيرا، آنان منصوب امام براى اين كار هستند و از فرمان حضرت نمى توان تخلّف كرد.

## حديث نوزدهم:

(زكات، پاك كننده ى نفس)

«أمّا أَمْوالُكُمْ فَلا نَقْبَلُها إِلاّ لِتَطَهَّرُوا، فَمَنْ شاءَ فَلْيَصِلْ وَمَنْ شاءَ فَلْيَقْطَعْ، فَما آتاني اللّهُ خَيْرٌ مِمّا آتاكُمْ» (38)

امّا اموال شما، پس آن ها را نمى پذيريم، مگر به خاطر اين كه پاك شويد. پس هر كه مى خواهد، بپردازد، و هر كه نمى خواهد، نپردازد. آن چه خدا به ما عطا كرده، از آن چه به شما عطا نموده بهتر است.

شرح اين عبارت، بخشى از مطالبى است كه امام زمان عليه‌السلام در جواب سؤال هاى اسحاق بن يعقوب، در توقيع مبارك خود مرقوم فرموده اند. اسحاق بن يعقوب مى گويد: سؤال هايى را گرد آوردم و به سفير دوم حضرت، محمد بن عثمان عمرى، عرضه كردم و از او خواستم كه آن ها را خدمت آن حضرت برساند و پاسخشان را نيز درخواست كند. حضرت عليه‌السلام در توقيعى، به خط مبارك خود، بعد از تذكّر امورى، چنين فرمودند:

امّا اموالتان، پس هرگز، ما آن ها را قبول نمى كنيم، مگر براى آن كه پاك شويد؛ حال، هر كه مى خواهد مالش را بفرستد و هر كه نمى خواهد، نفرستد. آن چه خدا به ما عطا كرده، از آن چه به شما عطا شده، بهتر است.

حضرت عليه‌السلام در اين كلام مبارك، به اين نكته اشاره مى كند كه ثمره ى پرداخت حقوق مالى واجب، به خود انسان برمى گردد و امام عليه‌السلام اين اموال را مى گيرد تا نفسِ پرداخت كنندگان پاك شود، نه اين كه امام به آن ها محتاج باشد. قرآن كريم نيز در آيه ى زكات به اين نكته اشاره كرده است:

«خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكّيهِمْ بِها وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ» (39)؛ از اموال آنان، صدقه (زكات) اخذ كن تا آنان را پاك گردانى و تزكيه كنى؛ و بر آنان درود بفرست و دعا كن، كه دعاى تو مايه ى آرامش آنان خواهد بود.

## حديث بيستم:

(تقوا، ثمره ى پرداخت حقوق واجب مالى)

«أَنَّهُ مَنِ اتَّقى رَبَّهُ مِنْ إِخْوانِكَ فِي الدّينِ وَأَخْرَجَ مِمّا عَلَيْهِ إِلى مُسْتَحِقّيهِ، كانَ آمِناً مِنَ الْفِتْنَةِ الْمُبْطِلَةِ، وَمِحَنِهَا الْمُظْلِمَةِ الْمُظِلَّةِ وَمَنْ بَخِلَ مِنْهُمْ بِما أَعارَهُ اللّهُ مِنْ نِعْمَتِهِ عَلى مَنْ أَمَرَهُ بِصِلَتِهِ، فَإِنَّهُ يَكُونُ خاسِراً بِذلِكَ لاُِولاهُ وَآخِرَتِهِ» (40)

همانا، كسى كه در حقوق برادران دينى تو، حريم الهى را نگه دارد و حقوق مالى اى را كه بر گردن دارد، به مستحقش برساند، از فتنه اى كه انسان را به راه باطل مى كشاند، و از محنت هاى تاريكى كه سايه بر آن افكنده، ايمن خواهد بود، و كسى كه بخل ورزد و از نعمت هايى كه ايزد، به عاريت، در اختيار او گذاشته است، به مستحقش ندهد، در دنيا و آخرت زيانكار خواهد بود.

شرح اين كلام، قسمتى از نامه ى دوم امام زمان عليه‌السلام به شيخ مفيد (رحمه الله) است. حضرت، در اين قسمت از نامه ى خود، به لزوم پرداخت واجبات مالى به مستحقان و آثار خيرى كه اين كار در پى دارد اشاره كرده است. آن حضرت عليه‌السلام براى كسانى كه اهل تقوايند و حقوق مالى اى را كه بر گردنشان است (مانند خمس و زكات و...)، به مستحق مى دهند، ضمانت مى كند كه پاداش اين عمل خداپسندانه، ايمنى از فتنه ها و محنت هاست و كسانى كه نسبت به واجبات مالى خود كوتاهى مى كنند و در پرداخت حقوق شرعى بخل مىورزند، چيزى جز خسارت دنيايى و آخرتى نصيبشان نخواهد شد.

به هنگام پرداخت حقوق واجب مالى، شيطان به وسوسه ى انسان مى پردازد و او را از فقر مى ترساند. حضرت، با اين بيان به ما مى فهماند، واقعيت و حقيقت اين است كه نپرداختن خمس و زكات و... است كه موجب فقر است، نه بخشش در راه خدا.

با پرداخت حقوق واجب مالى، بلكه با اداى حقوق مستحب مالى، نه تنها مال انسان افزايش مى دهد، بلكه روزى معنوى اش نيز افزون مى گردد، به گونه اى كه در مسيرهاى ظلمانى، چراغ هدايت را به دستش مى دهند تا راه را از چاه بشناسد.

## حديث بيست و يكم:

(دعا براى تعجيل فرج)

«أَكْثِرُوا الدُّعاءَ بِتَعْجيلِ الْفَرَجِ، فإِنَّ ذلِكَ فَرَجُكُمْ» (41)

براى شتاب در گشايش حقيقى و كامل، بسيار دعا كنيد؛ زيرا، همانا، فَرَج شما در آن است.

شرح اين كلام از جمله مطالبى است كه حضرت مهدى عليه‌السلام در جواب سؤال هاى اسحاق بن يعقوب بيان كرده اند. در اين روايت، امام عليه‌السلام به زياد دعا كردن براى تعجيل فَرَج فرمان مى دهند. اين فرمان حضرت، اهميّت مطلب را مى رساند؛ زيرا فَرَجْ و گشايش شيعيان از تمام گرفتارى ها و فتنه ها، در سايه ى ظهور حضرت عليه‌السلام محقق مى گردد؛ و تا زمانى كه حضرت عليه‌السلام در غيبت به سر مى برد، شيعه نيز تحت فشار و ظلم و تعدّى حاكمانِ ظالم و جائر است.

در اين حديث نكاتى است كه به آن ها اشاره مى كنيم:

1. براى شيعيان فَرَجى است و آنان از شكنجه و اذيّت و آزار و تهمت رهايى خواهند يافت. آن روز طلايى خواهد رسيد و آنان در سايه ى حكومت آقا و مولايشان در آرامش و رفاه و معنويت زندگى خواهند كرد.

2. فرج امام زمان مورد «بداء» واقع مى شود؛ و به تعبير ديگر، قابل تأخير يا تعجيل است و يكى از عوامل تعجيل در فرج آن حضرت، دعا است. مى دانيم كه دعا بدون درخواست قلبى و زمينه سازى براى تحقّق آن، مؤثر نخواهد بود. انسان بايد با زبان و قلب بطلبد، و در عمل نيز زمينه ساز خواسته ى خود باشد.

## حديث بيست و دوم:

(مراعات شيعه)

«إِنّا غَيْرُ مُهْمِلينَ لِمُراعاتِكُمْ، وَلا ناسينَ لِذَكْرِكُمْ، وَلَوْلا ذلِكَ لَنَزَلَ بِكُمُ الَّلأْواءُ وَاصْطَلَمَكُمُ الاَْعْداءُ» (42)

ما در رسيدگى و سرپرستى شما كوتاهى و اهمال نكرده و ياد شما را از خاطر نبرده ايم كه اگر جز اين بود، دشوارى ها و مصيبت ها بر شما فرود مى آمد و دشمنان، شما را ريشه كن مى نمودند.

شرح حضرت عليه‌السلام دو توقيع براى شيخ مفيد (رحمه الله) صادر فرموده است. در توقيع اول، حضرت به شيعيان خود اين بشارت را مى دهد كه شما، دائماً، تحت نظر و مراعات ما هستيد و هرگز فراموش نمى شويد؛ از اين رو، از خطر دشمنان در امانيد. شيعه به سبب ظلم ستيزى و پيروى از حق و حقيقت، دائماً، مورد تعرّض حكّام جور و معاندان و مخالفان بوده است؛ لذا، به كسى نياز دارد كه در سختى ها و گرفتارى ها او را يارى كند و از نابودى نجاتش دهد. در اين توقيع، حضرت عليه‌السلام اين بشارت را به شيعه مى دهد كه با وجود غايب بودنم، شما را حمايت مى كنم و هرگز نمى گذارم نقشه ى دشمنان حق و حقيقت به ثمر نشيند و مذهب شيعه و شيعيان نابود شوند. گره گشايى هايى كه حضرت در طول دوران امامت خويش انجام داده، نمونه هايى رسا براى صحت وعده ى حضرت است.

## حديث بيست و سوم:

(دفع بلا از شيعه)

«أَنَا خاتَمُ الاَْوْصِياءِ، وَبي يَدْفَعُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ الْبَلاءَ عَنْ أَهْلي وَشيعَتي» (43)

من، خاتم اوصيايم. خداوند، به سبب من، بلا را از اهل و شيعيانم دفع مى كند.

شرح اين حديث شريف را شيخ صدوق و شيخ طوسى (رحمهما الله) از ابونصر خادم نقل كرده اند. ابونصر مى گويد:

بعد از آن كه به خدمت آن حضرت رسيدم، فرمود: «آيا مرا مى شناسى؟» عرض كردم: «بلى.» فرمود: «من كيستم؟» عرض كردم: «تو آقاى من و فرزند آقاى منى.» حضرت فرمود: «من از تو اين سؤال را نپرسيدم!» عرض كردم: «خدا مرا فداى تو گرداند! حال خود را، براى من شرح كن.» حضرت فرمود: «من، خاتم اوصيا هستم. خداوند، به سبب من، بلا را از اهل و شيعيانم دفع مى كند.

در اين قسمت از حديث، حضرت عليه‌السلام به دو نكته اشاره كرده اند:

1. آن حضرت خاتم اوصياست و وصايت و امامت، به وجود ايشان ختم شده است. ممكن است منظور از وصايت در اين جا، وصايتى باشد كه از فرزند حضرت آدم عليه‌السلام، هابيل يا شيث شروع و به امام زمان عليه‌السلام ختم شده است و نيز ممكن است مراد از «خاتميت در وصايت» در قبال وصايتى باشد كه از على ابن ابى طالب عليه‌السلام شروع شده است. در هر صورت، پس از ايشان، هيچ امامى نخواهد بود و هركس ادعاى امامت كند، باطل، و مدعى آن دروغ گو است.

2. شيعيان حضرت، در طول تاريخ، گرفتار انواع بلاها و مصايب خواهند شد. امام زمان عليه‌السلام در اين حديث شريف مى فرمايد:

تنها به سبب من است كه خداوند اهل بيت و شيعيانم را از گرفتارى و بلاها نجات خواهد داد.

اين كلام دو احتمال دارد:

الف) مراد حضرت، عصر غيبت باشد؛ در اين صورت، منظور اين است كه شيعيان، در دوران غيبت، تنها با توسّل به حضرت مى توانند گرفتارى ها را از خود دفع كنند.

حضرت عليه‌السلام در توقيع خود به شيخ مفيد (رحمه الله) فرمود:

ما در سرپرستى شما كوتاهى و اهمال نكرده و ياد شما را از خاطر نبرده ايم كه اگر جز اين بود، دشوارى ها و مصيبت ها بر شما فرود مى آمد و دشمنان، شما را ريشه كن مى نمودند. (44)

ب) مراد حضرت، عصر ظهور باشد؛ در اين صورت، مقصود اين است كه خداوند متعال با ظهور حضرت و غلبه اش بر تمام ظالمان، بلاها و مصايب را از اهل و شيعيانش دور مى كند.

جمع بين اين دو احتمال نيز ممكن است؛ به اين معنا كه حضرت عليه‌السلام هم در غيبت و هم هنگام ظهور خويش گرفتارى را از شيعيان دور مى سازد.

## حديث بيست و چهارم:

(اميد به اجابت دعا)

«رَبِّ مَنْ ذَا الَّذي دَعاكَ فَلَمْ تُجِبْهُ، وَمَنْ ذَا الَّذي سَأَلَكَ فَلَمْ تُعْطِهِ، وَمَنْ ذَا الَّذي ناجاكَ فَخَيَّبْتَهُ، أَوْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ فَأَبْعَدْتَهُ» (45)

پروردگارا! چه كسى تو را خواند و تو دعايش را اجابت نكردى، و چه كسى از تو درخواست نمود و به او عطا نفرمودى، و چه كسى با تو مناجات كرد و او را نااميد ساختى، يا خود را به تو نزديك نمود و او را دور ساختى؟!

شرح اين فقره از دعا، برگرفته از دعاى معروف به دعاى علوى مصرى است. محمّد بن على علوى حسينى مصرى، در مكاشفه اى، خدمت حضرت عليه‌السلام مشرّف شد و اين دعا را از ايشان فرا گرفت و با خواندن آن به مقصودش رسيد.

حضرت در اين دعا ـ كه روح اميد را در انسان زنده مى كند ـ به انسان مى آموزد كه نبايد از دعا كردن و روى آوردن به درگاه ايزد نااميد شد؛ زيرا خداوند متعال كسى را دست خالى برنمى گرداند و هيچ دعايى را بى جواب نمى گذارد.

در اين جا ممكن است كسى بپرسد: «چه بسيارند دعاهايى كه به اجابت نمى رسند و چه بسا انسان از خدا چيزى را مى خواهد، ولى به او داده نمى شود و... پس منظور از اين حديث چيست؟» در پاسخ بايد گفت:

اوّلاً، چه بسا، انسان از چيزى كراهت دارد، در حالى كه خير او در آن است و ميل به چيزى دارد كه صلاح او در آن نيست؛ ولى با اين حال، آن را از ايزد تبارك و تعالى مى خواهد. در اين موارد، خداوند دعاى بنده اش را در ظاهر اجابت نمى كند، ولى به عوض آن، نعمت هاى ديگرى به او مى دهد و يا گناهانش را مى آمرزد.

ثانياً، برآورده شدن حاجات، احتياج به وجود شرايط و نبود موانع دارد. با نبود شرايط و وجود موانع، انسان هر چه دعا كند، حاجتش برآورده نمى شود. هم چنين براى دعا كردن آدابى است كه بايد رعايت شود و بدون رعايت آن ها دعا مستجاب نمى شود. نخستين شرط آن «عبد خدا» بودن است. شرط مهم ديگرش اين است كه دل كسى را نيازرده باشيم. كسى كه دل ديگرى را به ناحق مى شكند، چگونه توقع دارد دعايش مستجاب شود؟ نفرين فرد دلشكسته زودتر به درگاه ايزد مى رسد و مستجاب مى شود.

## حديث بيست و پنجم:

(حرمت اموال مردم)

«فَلا يَحِلُّ لاَِحِد أَنْ يَتَصَرَّفَ مِنْ مالِ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ» (46)

براى هيچ كس جايز نيست كه بدون اذن صاحب مال، در مالش تصرّف كند.

شرح اين كلام، بخشى از جوابى است كه حضرت عليه‌السلام در پاسخ مسائل اسدى، مرقوم داشته اند.

حضرت به مطلبى اشاره مى كنند كه در آيه ى شريفه ى (لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراض مِنْكُمْ) (47) به آن اشاره شده است. خداوند در اين آيه فرموده است:

اموال خود را بين خود به باطل نخوريد، بلكه تصرّف شما به واسطه ى تجارتى باشد كه با رضايت شما، در ميانتان متداول است.

مال مسلمان نيز همانند آبرو و جانش بايد محفوظ باشد، و ديگران نبايد چشم سوئى به آن داشته باشند. مالك مال ديگران شدن، اگر بدون اسباب شرعى وعرفى (از قبيل تجارتِ با رضايت، بخشش، ارث، اجاره و يا ساير اسباب شرعى كه در فقه اسلامى به آن ها اشاره شده است) باشد، نتيجه اى جز هرج و مرج در پى ندارد. در اين آيه و نيز حديث شريف، اين گونه دستور داده شده كه تصرّف در مال ديگران بايد با رضايت يا اذن يا اجازه ى صاحب مال باشد و كسى حق ندارد با زور، مال ديگرى را از دستش بيرون آورد و خود را صاحب آن بداند.

## حديث بيست و ششم:

(حضرت زهرا عليها‌السلام الگوى حضرت مهدى عليه‌السلام)

«وَفي إِبْنَةِ رَسُولِ اللّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (48) دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (فاطمه ى زهرا عليها‌السلام ) براى من، اسوه و الگويى نيكو است.

شرح شيخ طوسى (رحمه الله)، در كتاب الغيبة خويش، قصّه ى مشاجره ى ابن ابى غانم قزوينى با جماعتى از شيعه درباره ى امر جانشينى امام عسكرى عليه‌السلام را نقل كرده است. ابن ابى غانم، به جانشينى براى حضرت امام عسكرى عليه‌السلام اعتقادى نداشت. عدّه اى از شيعيان نامه اى به حضرت مى نويسند و در آن مشاجره اى را كه ميان ابن ابى غانم و جماعت شيعه ايجاد شد، يادآور مى شوند.

حضرت، در جواب نامه، به خطّ مبارك خود، بعد از دعا براى عافيت شيعيان از ضلالت و فتنه ها و درخواست روح يقين و عاقبت به خيرى آنان و تذكر به امورى چند، مى فرمايد:

فاطمه ى زهرا، دختر رسول خدا، براى من، در اين مسئله، الگوى خوبى است.

در اين كه حضرت كدام گفتار يا رفتار حضرت زهرا عليها‌السلام را سرمشق خويش قرار داده اند، احتمال هاى مختلفى بيان شده است. كه در اين جا به سه مورد از آن ها اشاره مى شود:

1. حضرت زهرا عليها‌السلام تا پايان عمر شريفش، با هيچ حاكم ظالمى بيعت نكرد. حضرت مهدى عليه‌السلام هم بيعت هيچ سلطان ستمگرى را بر گردن ندارد.

2. شأن صدور اين نامه اين است كه برخى از شيعيان، امامت ايشان را نپذيرفته اند. حضرت مى فرمايند:

اگر مى توانستم و مُجاز بودم، آن چنان مى كردم كه حق بر شما كاملاً آشكار شود به گونه اى كه هيچ شكّى براى شما باقى نماند؛ ولى مقتداى من حضرت زهرا عليها‌السلام است. ايشان، با اين كه حق حكومت از حضرت على عليه‌السلام سلب شد، هيچ گاه براى بازگرداندن خلافت، از اسباب غيرعادى استفاده نكرد. من نيز از ايشان پيروى مى كنم، و براى احقاق حقّم در اين دوران، راه هاى غيرعادى را نمى پيمايم.

3. حضرت در پاسخ نامه فرموده است:

اگر علاقه و اشتياق فراوان ما به هدايت و دست گيرى از شما نبود، به سبب ظلم هايى كه ديده ايم از شما مردمان روى گردان مى شديم.

حضرت، با اشاره به حضرت زهرا عليها‌السلام مى خواهند بفرمايند، همان طورى كه اذيت و آزارى كه دشمنان نسبت به حضرت فاطمه عليها‌السلام روا داشتند و سكوتى كه مسلمانان پيشه كردند، هيچ كدام سبب نشد كه ايشان از دعا براى مسلمانان دست بكشد، بلكه ديگران را بر خود مقدم مى داشت، من نيز اين ظلم ها و انكارها را تحمّل مى كنم و از دل سوزى و راهنمايى و دعا و... براى شما، چيزى فرو نمى گذارم.

## حديث بيست و هفتم:

(نهى از تشكيك)

«لا عُذْرَ لاََحَد مِنْ مَوالينا في التَّشْكيكِ فيما يُؤَدّيهِ عَنّا ثِقاتُنا» (49)

در تشكيك نسبت به رواياتى كه موثّقان از ما براى شما نقل مى كنند، احدى از شيعيان ما عذرى ندارند.

شرح اين عبارت قسمتى از توقيعى است كه از سوى حضرت به «قاسم بن علا» درباره ى «احمد بن هلال عبرتايى» و دورى از او صادر شده است.

فقهاى عظام، در كتاب هاى استدلالى اصول، براى حجّيّت خبر ثقه، به اين روايت تمسك كرده اند؛ زيرا در واقع، حضرت در اين روايت، به متابعت و قبول روايات كسانى امر كرده است كه مورد وثوق اند و سنّت اهل بيت عليهم‌السلام را نقل مى كنند.

مفاد حديث، آن است كه، كسى حقّ ندارد در رواياتى كه اصحاب مورد وثوق از اهل بيت عليهم‌السلام نقل كرده اند، تشكيك كند و به آن ها ترتيب اثر ندهد، مگر در صورتى كه علم به خطاى آن داشته، يا مفاد خبر، مخالف با كتاب و يا سنّت قطعى يا عقل سليم باشد؛ زيرا اين ثقات از اصحاب اند كه واسطه ى نشر معارف اهل بيت عليهم‌السلام هستند و تشكيك در روايات آنان سبب مى شود كه چيزى از معارف اهل بيت عليهم‌السلام به دست ما نرسد.

شايان ذكر است كه وثاقت درجاتى دارد كه بعضى از مراتب آن، ملازم با عدالت، بلكه فوق عدالت است. تعبيرى كه امام حسين عليه‌السلام براى حضرت مسلم بن عقيل در نامه ى خود به اهل كوفه بيان داشته اند، مرتبه ى فوق عدالت را مى رساند؛ آن سخن چنين است:

من، به سوى شما، برادر و پسر عمو و مورد وثوق از خاندانم، مسلم بن عقيل را مى فرستم. (50)

## حديث بيست و هشتم:

(نهى از شك)

«لا تَشُكَنَّ، فَوَدَّ الشَّيْطانُ أَنَّكَ شَكَكْتَ» (51)

هرگز شك به خود راه مده؛ زيرا شيطان دوست دارد كه تو شك كنى.

شرح شيخ كلينى (رحمه الله)، به سند خود از حسن بن نضر، نقل مى كند: هنگامى كه وارد منزل امام عسكرى عليه‌السلام شدم، شخص سياهى را ديدم كه ايستاده است. او به من گفت: «تو حسن بن نضر هستى؟» گفتم: «آرى.» گفت: «داخل شو.» پس داخل خانه شدم و سپس اتاقى را ديدم كه بر درِ آن پرده اى آويزان شده بود. از داخل اتاق ندايى شنيدم كه فرمود:

اى حسن بن نضر! خدا را بر آن چه بر تو منّت گذاشته شكرگزار باش و حمد كن، و هرگز شكّى به خود راه مده؛ زيرا شيطان دوست دارد كه تو شك كنى....

از آن جا كه حسن بن نضر و جماعتى ديگر از شيعيان، در امر وكلا و ديگر امور شك كرده بودند، و در امر امامت و رهبرى جامعه ـ كه از مسائل اعتقادى است ـ شك، موجب فساد دين خواهد شد، امام عليه‌السلام او را از شك و ترديد برحذر مى دارد.

از اين حديث شريف چند نكته استفاده مى شود:

1. از آن جا كه امام عليه‌السلام خبر از باطن حسن بن نضر مى دهد، مى فهميم كه آن حضرت علم غيب مى داند.

2. امام عليه‌السلام اگر چه در غيبت به سر مى برد، به فكر شيعيان خود است و آنان را از حيرت و ضلالت و گرفتارى ها نجات مى دهد.

3. شك در امور اعتقادى، زيان فراوان دارد؛ زيرا منشأ همه ى بى بندوبارى ها، نداشتن يقين و باور دينى است. ما بايد ايمان خود و ديگران را تقويت كنيم و در صورت القاى شبهات، پاسخ گوى آن ها باشيم.

4. يكى از راه هاى نفوذ شيطان، ايجاد شك و ترديد در باورهاى عقيدتى مردم است، و طبق اين حديث، شيطان اين حالت انسان را بسيار دوست دارد.

5. انسان بايد شك و ترديد را از خود و افراد جامعه دور سازد. همان گونه كه امام زمان عليه‌السلام درصدد برآمدند تا شك را از حسن بن نضر و جماعت شيعه برطرف كنند. قرآن كريم، در پانزده مورد، شك را مذمّت، و شك كننده را به تفكّر دعوت كرده است. نتيجه ى تفكّر، زوال شك ورسيدن به يقين است.

## حديث بيست و نهم:

(حكم منكرين امام زمان عليه‌السلام)

«لَيْسَ بَيْنَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ وَبَيْنَ أَحَد قِرابَةٌ، وَمَنْ أَنْكَرَني فَلَيْسَ مِنّي، وَسَبيلُهُ سَبيلُ ابْنِ نُوح» (52)

بين خداوند عزّوجلّ و هيچ كس قرابت و خويشاوندى نيست، هر كه مرا انكار كند از من نيست، و راهِ او راه فرزند نوح است.

شرح اين عبارت، بخشى از جواب هاى امام زمان عليه‌السلام به پرسش هاى اسحاق ابن يعقوب است. از جمله ى آن سؤال ها، سؤال از حكم كسانى است كه از اهل بيت و نسل پيامبرند و از فرزندان عموى آن حضرت شمرده مى شوند، ولى منكر امام زمان اند. او مى پرسد: «آيا با وجود اين كه منكران حضرت، از ذرارى پيامبرند، گمراه اند يا نه؟» حضرت عليه‌السلام در جواب اين سؤال به نكته اى اشاره مى كند و مى فرمايد:

ميان خدا و هيچ كس، قرابت و خويشاوندى وجود ندارد كه به جهت آن درباره اش ملاحظه ى خاصى صورت گيرد؛ لذا اگر فردى نافرمانى خدا را كند ـ هر كس كه باشد ـ سرنوشتش دوزخ است.

يكى از موارد نافرمانى خدا، انكار امامت امام زمان يا انكار وجود اوست. آن كه اين نظر را داشته باشد، راهى را كه مى پيمايد، راه فرزند نوح است. او به هر جا پناه برد، نجات نيابد؛ همان گونه كه كوه بلند، فرزند حضرت نوح را نجات نداد.

اين حديث را روايتى كه شيعه و سنّى در كتب روايى خود آورده اند، تأييد مى كند؛ و آن اين كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

مَثل اهل بيت من، مَثل كشتى نوح است، هر كس سوار بر آن شود، نجات مى يابد و كسى كه از آن تخلّف كند، غرق مى شود. (53)

## حديث سى ام:

(آزار دهندگان امام زمان عليه‌السلام)

«قَدْ آذانا جُهَلاءُ الشّيعَةِ وَحُمَقاؤُهُمْ، وَمَنْ دينُهُ جِناحُ الْبَعُوضَةِ أَرْجَحُ مِنْهُ» (54)

نادانان و كم خردان شيعه و كسانى كه پر و بال پشه از دين دارى آنان برتر و محكم تر است، ما را آزار مى دهند.

شرح اين عبارت، بخشى از توقيعى است كه حضرت عليه‌السلام در جواب نامه ى محمّد بن علىّ بن هلال كرخى فرستاده است. اين توقيع، در ردّ طايفه اى از غاليان است كه به شركت ائمه عليهم‌السلام با خداوند در علم و قدرت او معتقدند!

يكى از وظايف شيعه اين است كه امامان را همان طور كه هستند، بشناسد، نه آنان را در سطح افراد عادى پايين آورد و نه در قدرت و... شريك خداوند يكتا قرار دهد.

در روايات فراوانى، مقام امامان و وظيفه شان به خوبى بيان شده و لازم است با مراجعه به آن ها، تفكّر خويش را درباره ى امامان اصلاح كنيم.

اعمال و رفتار و اعتقاد غاليان، سبب شد كه مخالفان، شيعه را تكفير كنند و گروهى از آنان نيز به نجاست و واجب القتل بودن شيعه فتوا دهند.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام در نهج البلاغه در كلامى مى فرمايد:

دو كس در مورد من هلاك مى گردد: يكى آن كس كه در دوستى با من به راه افراط مى رود، ديگرى آن كه در دشمنى با من، سخت به تفريط مى افتد. (55)

## حديث سى و يكم:

(نهى از تكلّف و به زحمت انداختن)

«لا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ ما قَدْ كُفيتُمْ» (56)

خود را براى دانستن آن چه از شما نخواسته اند به مشقت نيندازيد.

شرح اين عبارت از جمله مطالبى است كه امام زمان عليه‌السلام در جواب سؤال هاى اسحاق بن يعقوب تذكّر داده اند.

از اين حديث شريف چند نكته استفاده مى شود كه به برخى از آن ها اشاره مى كنيم:

1. همه ى افراد، از نظر عقلى و توان درك و فهم، يك سان نيستند. برخى، مطالب فلسفى و عقلى و استدلالى را به راحتى درك مى كنند و برخى چنين نيستند؛ بنابراين، هر كس بايد اندازه ى فهم خود را بداند و بيش از آن، خود را به زحمت نيندازد؛ زيرا، به طور نمونه، كسى كه توان فهم مطالب عرفانى را ندارد، اگر وارد اين مباحث شود، يقيناً، با مشكل روبه رو خواهد شد و چه بسا به گمراهى افتد.

2. شارع مقدّس اسلام، برخى مطالب را نخواسته آشكار كند. حضرت در اين روايت مى فرمايد:

به همان اندازه كه براى شما روشن شده است، قناعت كنيد و خود را براى فهميدن آن چه از شما مخفى شده است، به زحمت نيندازيد.

مثلاً برخى به دنبال اين اند كه بدانند حضرت، الآن، در كجا زندگى مى كنند و...؛ علم اين مطالب بر ما پوشيده است. آن چه براى ما روشن است، اين است كه حضرت، زنده است. وظيفه ى ما، آماده كردن اوضاع براى ظهور ايشان است. ما نبايد خود را براى اطلاع از نحوه ى زندگى حضرت و... به زحمت بيندازيم؛ زيرا، اين امور، نفعى براى ما ندارد؛ لذا علمش نيز در اختيار ما نيست.

3. هم چنين، به طور مثال، اگر كسى لباسش پاك بوده باشد و شك كند كه نجس شده است يا نه، بايد حكم را بر پاكى لباس بگذارد؛ ولى بعضى به اين مقدار اكتفا نمى كنند و خودشان را به زحمت مى اندازند و براى يافتن نجاست احتمالى، همه ى لباس را نگاه مى كنند تا علم حاصل كنند! از ما چنين علمى را نخواسته اند.

## حديث سى و دوم:

(توحيد و نفى غلو)

«إِنَّ اللّهَ تَعالى هُوَ الَّذي خَلَقَ الاَْجْسامَ وَقَسَّمَ الاَْرْزاقَ، لاَِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْم وَلا حالٌّ في جِسْم، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شيءٌ وَهُوَ السَّميعُ الْعَليمُ، وَأَمَّا الاَْئِمَّةُ عليهم‌السلام فَإِنَّهُمْ يَسْأَلوُنَ اللّهَ تَعالى فَيَخْلُقُ، وَيَسْأَلوُنَهُ فَيَرْزِقُ، إِيجاباً لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظاماً لِحَقِّهِمْ» (57)

تنها خداوند متعال است كه اجسام را خلق و روزى ها را تقسيم كرده است؛ زيرا او جسم يا حلول كننده در جسم نيست. چيزى همانند او نيست. او شنوا و داناست؛ امّا ائمّه عليهم‌السلام چيزى را از خدا مى خواهند و خدا نيز براى آنان خلق مى كند. از خدا مى خواهند، خدا هم روزى مى دهد. خدا چنين مى كند، چون بر خود حتم كرده كه خواسته ى آنان را اجابت و منزلت و شأن آن ها را عظيم گرداند.

شرح شيخ طوسى (رحمه الله) دركتاب الغيبة نقل مى كند،جماعتى از شيعيان، در مقام اهل بيت عليهم‌السلام اختلاف كردند.عدّه اى قائل بودند كه خداوند ـ عزّوجل ـ قدرت خلق و رزق را به امامان معصوم واگذار كرده است.در مقابل، عدّه اى براين عقيده بودند كه اين امر،محال است وبر خداوند متعال جايز نيست كه امر خلق و رزق رابه ائمه واگذار كند؛زيرا، تنها خداوند متعال قادر برخلق اجسام است.

شيعيان، در اين امر، به نزاع شديد برخاستند. شخصى كه در آن مجلس حاضر بود، گفت: «چرا نزد ابى جعفر محمّد بن عثمان عمرى (سفير دوم حضرت) نمى رويد و در اين باره از او سؤال نمى كنيد تا حقّ بر شما روشن گردد؟ او تنها راه و واسطه به سوى حضرت صاحب الأمر عليه‌السلام است.» شيعيان، بر اين امر راضى شدند و نامه نوشتند و در آن، مسئله ى مورد نزاع را پرسيدند. حضرت در جواب نامه مرقوم فرمودند:

خالق نبايد جسم، و رازق نبايد روزى خورنده باشد؛ در نتيجه، ما چون جسم داريم و روزى مى خوريم، نه خالق هستيم و نه رازق؛ ولى خداوند، حق ما را بزرگ قرار داده و درخواست ما را اجابت مى كند؛ لذا دعايى كه مى كنيم، برآورده مى شود، نه اين كه ما، خود، جداى از خواست الهى، توان اين را داشته باشيم.

## حديث سى و سوم:

(محبت امام زمان عليه‌السلام)

«فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِء مِنْكُمْ بِما يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنا، وَيَتَجَنَّبُ ما يُدْنيهِ مِنْ كَراهَتِنا وَسَخَطِنا» (58)

پس هر يك از شما بايد كارى كند كه وى را به محبت و دوستى ما نزديك سازد، و از آن چه خوشايند ما نيست و باعث كراهت و خشم ماست دورى گزيند.

شرح اين عبارت بخشى از نامه اى است كه امام زمان عليه‌السلام براى شيخ مفيد (رحمه الله) فرستاده است. حضرت بعد از تأييد ايشان و ذكر سفارش ها و دستورهاى گوناگون به شيعيان، مى فرمايد:

هر فرد از شيعيان بايد كارى را انجام دهد كه به محبت ما اهل بيت نزديك شود، و از كارهايى كه موجب كراهت و ناخرسندى ما مى شود، اجتناب و دورى كند.

روشن است محبّت و كراهت اهل بيت عليهم‌السلام جنبه ى فردى و شخصى ندارد، بلكه به ملاك خدايى است؛ زيرا هر گاه اهل بيت عليهم‌السلام مشاهده كنند كه شيعيان و منتسبان به آنان، كارهايى را انجام مى دهند كه مورد رضايت الهى است، و نيز از كارهايى كه مورد سخط و غضب خداوند است اجتناب مى كنند، خوش حال مى شوند و به آنان مى بالند. در همين نامه ى حضرت، مى بينيم كه چه تعبيرهاى گران قدرى در شأن شيخ مفيد (رحمه الله) آمده است:

به نام خداوند بخشنده و مهربان. امّا بعد (از حمد و ثنا)؛ سلام بر تو اى دوست و دين دار مخلص كه به مقام ما و... يقين استوار دارى! ما يقيناً خداى را كه جز او معبودى نيست، به خاطر وجود تو، شكرگزاريم. از او درخواست درود بر آقا و مولايمان محمد و آل طاهرش را داريم. تو را آگاه مى كنم ـ خداوند توفيقات را براى نصرت و يارى حقّ ادامه دهد، و جزايت را به جهت گفتارِ راست تو از جانب ما، عظيم گرداند ـ كه به ما اذن داده شده كه تو را مشرّف به نامه نگارى كنيم (59).

بر ماست كه اگر به دنبال جلب محبّت آقا امام زمان عليه‌السلام و دورى از سخط و غضب آن حضرت هستيم، كارى نكنيم كه از ايشان دور شده، از عناياتش محروم گرديم؛ و از طرف ديگر، سعى ما بر اين باشد كه اعمال و رفتارى را انجام دهيم كه هر چه بيش تر ما را به ايشان نزديك مى گرداند.

## حديث سى و چهارم:

(هدف بعثت)

«إِنَّ اللّهَ تَعالى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثاً، وَلا أَهْمَلَهُمْ سُدىً، بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ، وَجَعَلَ لَهُمْ أَسْماعاً وَأَبْصاراً وَقُلُوباً وَأَلْباباً، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمْ النَّبِيّينَ عليهم‌السلام مُبَشِّرينَ وَمُنْذِرينَ، يَأْمُرُونَهُمْ بِطاعَتِهِ وَيَنْهَوْنَهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ، وَيُعَرِّفُونَهُمْ ما جَهَلُوهُ مِنْ أَمْرِ خالِقِهِمْ وَدينِهِمْ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتاباً...» (60)

به راستى، خداى متعال مردم را بيهوده نيافريد، و بيكاره رها نساخت؛ بلكه آنان را به قدرت خود آفريد و به آنان گوش و ديده و دل و عقل داد؛ سپس پيامبران عليهم‌السلام را به سوى آنان بشارت دهنده و بيم دهنده فرستاد تا مردم را به اطاعت خدا امر كنند و از معصيت او باز دارند و آن چه را از امر خالق و دين خود جاهل اند، بدانها بياموزند، و براى آنان كتابى نازل كرد....

شرح اين مطالب بخشى از جوابى است كه امام زمان عليه‌السلام در جواب نامه ى احمد بن اسحاق مرقوم داشتند.

احمد بن اسحاق مى گويد:

بعضى از شيعيان نزد من آمده، خبر از ادّعاى جعفر بن على دادند. او در نامه اى خود را امامِ بعد از امام حسن عسكرى عليه‌السلام معرّفى و مردم را به سوى خود دعوت مى كند. وى ادّعا مى كند كه تمام علوم، از جمله علم حلال و حرام، نزد اوست.

احمد ابن اسحاق اين مطالب را در نامه اى مى نويسد و براى حضرت مى فرستد. حضرت عليه‌السلام در جواب، مطالبى را تذكّر دادند كه از آن جمله اشاره به هدف دار بودن خلقت انسان و بعثت انبياست، تا مردم بدانند، كه هر كس حقّ ادعاى امامت و رهبرى خلق براى رساندن آن ها به اهدافشان را ندارد؛ هم چنين مردم به اين نكته پى ببرند كه همواره در معرض امتحان الهى اند و از همه ى گفتار و كردار و پندارشان بازخواست مى شوند. اين گونه نيست كه انسان به حال خود رها شده باشد تا مانند حيوانات ديگر زندگى كند و بعد از مدّتى خود را نابود شده بپندارد، بلكه براى انسان ها ابزار فهم (گوش، چشم، دل و عقل) قرار داده است، تا با مدد و يارى انبيا، حقايق عالم را درك كنند و بفهمند كه چگونه بايد زندگى كنند و در اين دنيا، براى رسيدن به سعادت، چه راهى را بايد بپيمايند.

منظور حضرت در اين قسمت از نامه اين است كه انسان به تنهايى نمى تواند راه خويش را بشناسد، لذا خداوند، انبيايى را فرستاد تا دست آدميان را بگيرند و آنان را به سعادت ابدى برسانند و از شقاوت جاويد برهانند. خداوند متعال نيز در قرآن كريم به اين هدف اشاره كرده است:

(هُوَ الَّذي بَعَثَ فِي الاُْمِّيّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَيُزَكّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفي ضَلال مُبين) (61)؛ اوست خدايى كه ميان عرب امّى ـ كه خواندن و نوشتن هم نمى دانستند ـ پيامبرى بزرگوار از خودشان برانگيخت، تا بر آنان آيات وحى خدا را تلاوت كند و آن ها را ـ از لوث جهل و اخلاق زشت ـ پاك سازد و به آنان كتاب آسمانى و حكمت الهى بياموزد، كه پيش از اين همه در گرداب جهالت و گمراهى بودند.

اوضاع امروز جهان اين نكته را به خوبى آشكار كرده است. چه افراد مظلومى كه به بهانه هاى واهى، خونشان ريخته مى شود و چه اموالى كه به هوسى غارت مى گردد و... !

## حديث سى و پنجم:

(كيفيت درخواست حاجت)

«مَنْ كانَتْ لَهُ إِلَى اللّهِ حاجَةٌ فَلْيَغْتَسِلْ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ وَيَأْتي مُصَلاّهُ» (62)

هر كس حاجت و خواسته اى از پيشگاه خداوند متعال دارد، بعد از نيمه شب جمعه غسل كند و براى مناجات با خداوند در جايگاه نمازش قرار گيرد.

شرح ابوعبداللّه حسين بن محمد بزروفى مى گويد: از ناحيه ى مقدسه ى امام زمان عليه‌السلام توقيعى صادر شد كه در آن نوشته بود:

هر كس خواسته اى از خداوند دارد، بايد شب جمعه، بعد از نيمه شب غسل كند، آن گاه به جايگاه نمازش آيد و دو ركعت نماز بخواند، به «اياك نعبد و اياك نستعين» كه رسيد، صد بار آن را تكرار كند؛ سپس حمد را تمام كرده، بعد از آن يك مرتبه سوره ى توحيد بخواند؛ آن گاه ركوع و سجده به جاى آورد و در هر كدام هفت بار تسبيح بگويد. ركعت دوم را نيز همانند ركعت اول به جاى آورد. در پايان نماز دعايى را بخواند كه كفعمى در ابتداى باب 36 از المصباح آورده است. بعد از دعا به سجده برود و نزد خداوند تضرّع كند، آن گاه حاجت خود را از خداوند بخواهد. هر كس از مرد و زن چنين كند، و دعا را از روى اخلاص بخواند، درهاى اجابت به روى او باز مى شود و حاجت او هر چه باشد برآورده مى گردد، مگر آن كه آن حاجت قطع رحمى باشد.

از اين حديث چند نكته استفاده مى شود:

1. نبايد بدون مقدمه به سراغ درخواست حاجت از خداوند متعال رفت؛ زيرا ممكن است موانعى در انسان وجود داشته باشد كه نگذارد دعاى انسان به هدف اجابت برسد، يكى از اين موانع، گناه است.

2. فقط استغفار براى استجابت دعا و مغفرت كافى نيست، بلكه اقرار به توحيد و مراتب آن و تسبيح و ذكر خدا نيز، از جمله عوامل مؤثر در اين زمينه است.

3. زمان و مكان نيز در تسريع استجابت دعا مؤثّر است؛ لذا حضرت عليه‌السلام دستور مى دهد كه شخص حاجتمند، در شب جمعه، كه بهترين شب ها در طول هفته است، آن هم در نيمه ى شب، كه بهترين اوقات در شبانه روز است، در جايگاه دائمى نماز، كه بهترين مكان مؤمن است، قرار گيرد و حاجات خود را بعد از نماز بخواهد.

## حديث سى و ششم:

(عاقبت به خيرى)

«أَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الْعَمى بَعْدَ الْجَلاءِ، وَمِنَ الضَّلالَةِ بَعْدَ الْهُدى، وَمِنْ مُوبِقاتِ الاَْعْمالِ وَمُرْدِياتِ الْفِتَنِ» (63)

از نابينايى پس از بينايى، و از گمراهى پس از هدايت، و از رفتار هلاكت بار و فتنه هاى نابود كننده، به خدا پناه مى برم.

شرح اين عبارت، بخشى از توقيعى است كه امام زمان عليه‌السلام به نايب نخست و دوم خود، عثمان بن سعيد عمرى و فرزندش محمّد فرستاده است. حضرت عليه‌السلام بعد از سفارش به امورى در امر غيبت و تثبيت قلوب شيعيان در اين امر مهم، از چند چيز به خدا پناه مى برد كه هر كدام از آن ها براى ما درسى عظيم است:

1. حضرت عليه‌السلام از ضلالت بعد از هدايت به خدا پناه مى برد؛ زيرا اگر كسى هدايت شود و حقّ و حقيقت را درك كند، ولى پس از مدّتى دست از آن بردارد، حجّت بر او تمام شده و قطعاً، خسارتى جبران ناپذير را متحمل مى شود. چنين كسى سعادت پايدار را پس از شناخت و معرفت، ترك كرده و عذاب جاويد را بر جان خود خريده است.

2. هم چنين، حضرت از اعمال سيئه اى كه انسان را به هلاكت و نيستى مى رساند، به خدا پناه مى برد؛ زيرا انسان هميشه در خطر از دست دادن ايمان خويش است. هوا و هوس ها و وسوسه هاى شيطان، انسان را تا دَم مرگ رها نمى كنند. از اين بخش، اهمّيت و دشوارى ايمان را مى توان فهميد.

3. آن حضرت، به خداوند متعال، از فتنه هاى خطرناك و مهلك كه انسان را از اوج عزّت به ذلّت مى كشانند، به خداوند پناه مى برد. طبق نصّ صريح قرآن، انسان در معرض امتحان هاى دايمى است. خداوند متعال مى فرمايد:

(أَحَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَهُمْ لايُفْتَنُونَ \* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...) (64)؛ آيا مردم چنين پنداشتند كه به صِرف اين كه گفتند ما ايمان به خدا آورده ايم رهايشان كنند و بر اين ادعا هيچ امتحانشان نكنند؟ ما امّت هايى را پيش از اينان امتحان نموديم.

اين امتحان ها گوناگون اند و شدّت و ضعف دارند. گاهى مربوط به بدن و مال و گاهى مربوط به دين است و... در همه ى اين ابتلائات، چه كوچك و چه بزرگ، بايد به خدا توكّل كرد و با سرافرازى بيرون آمدن را از او خواست.

## حديث سى و هفتم:

(پيروزى حق بر باطل)

«أَبَى اللّهُ عَزَّوَجَلَّ لَلْحَقِّ إِلاّ إِتْماماً، وَلِلْباطِلِ إِلاّ زَهُوقاً» (65)

اراده ى حتمى خداوند بر اين قرار گرفته است كه ـ دير يا زود ـ پايان حق، پيروزى، و پايان باطل، نابودى باشد.

شرح اين عبارت، قسمتى از جوابى است كه حضرت عليه‌السلام به نامه ى احمد بن اسحاق اشعرى قمّى داده اند. حضرت، در اين نامه، بعد از ردّ ادعاى جعفر (عموى خود)، خودش را وصىّ و امام بعد از پدرش امام حسن عسكرى عليه‌السلام معرفى مى كند؛ آن گاه به اين نكته اشاره مى كند كه سنّت الهى به اين تعلّق گرفته است كه حقّ و حقيقت را يارى كند و به جايگاه رفيع خود برساند، هر چند در طول تاريخ با آن مبارزه شود؛ از طرف ديگر، سنّت الهى به اين تعلّق گرفته است كه باطل ـ هر چند مدّتى جولان دهد و حاكم باشد ـ نابود گردد و جز اسمى از آن باقى نماند. سرنوشت فرعون ها و... اين نكته را به خوبى نشان داده است؛ لذا بر ماست كه هميشه، دنباله رو حقّ و حقيقت باشيم و از تلخى ها و دشوارى ها در اين مسير نهراسيم، و هيچ گاه دل به ظاهر فريبنده ى باطل نبنديم؛ زيرا، نور حق بالاخره به ثمر مى نشيند و باطل را نابود مى كند.

## حديث سى و هشتم:

(عمل به سنّت، مبناى مودّت)

«إِجْعَلُوا قَصْدَكُمْ إِلَيْنا بِالْمَوَدَّةِ عَلَى السُّنَّةِ الْواضِحَةِ، فَقَدْ نَصَحْتُ لَكُمْ، وَاللّهُ شاهِدٌ عَلَيَّ وَعَلَيْكُمْ» (66)

هدف و قصد خويش را نسبت به محبّت و دوستى ما ـ اهل بيت عصمت و طهارت ـ بر مبناى عمل به سنّت و اجراى احكام الهى قرار دهيد؛ پس همانا كه موعظه ها و سفارش هاى لازم را نمودم، و خداوند متعال نسبت به همه ى ما و شما گواه است.

شرح بين ابن ابى غانم قزوينى با جماعتى از شيعيان در مورد جانشينى امام حسن عسكرى عليه‌السلام اختلاف شد، ابن ابى غانم معتقد بود كه ايشان رحلت نمود، در حالى كه جانشينى براى خود معرفى نكرد، ولى جماعت شيعيان با او به مخالفت پرداختند و معتقد بودند كه امام حسن عسكرى عليه‌السلام براى خود جانشينى را تعيين نموده است؛ لذا نامه اى به امام زمان عليه‌السلام نوشتند و اين موضوع را براى حضرت بازگو كردند. حضرت عليه‌السلام در جواب نامه، به خطّ خود، مطالبى مرقوم داشتند كه از آن جمله، حديث فوق است.

حضرت در آن نامه ابتدا به تقوا و پرهيزكارى امر مى كند و سپس مى فرمايد:

تسليم ما باشيد و هر چه را نمى دانيد به ما باز گردانيد، بر ما است كه حقيقت را بيان كنيم... به راست و چپ منحرف نشويد و محبّت و دوستى خود را نسبت به ما با اطاعت از دستورهاى ما، كه همان شريعت محمّدى است، ثابت عملى سازيد.

از اين حديث به خوبى استفاده مى شود كه ادعاى محبت كافى نيست و محبّ حقيقى كسى است كه به دستورهاى محبوب خود عمل مى كند.

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد:

مذاهب شما را دور نكند؛ به خدا سوگند، شيعيان ما كسانى هستند كه خدا را اطاعت مى كنند. (67)

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

شيعيان ما اهل ورع و كوشش، اهل وفا و امانت دارى، اهل زهد و عبادت و اصحاب پنجاه و يك ركعت در شبانه روزند؛ شب ها بيدارند و روزها روزه دارند؛ زكات اموال خود را مى پردازند؛ حجّ خانه ى خدا را به جا مى آورند و از هر كار حرامى اجتناب مى كنند. (68)

هم چنين امام صادق عليه‌السلام در جايى ديگر مى فرمايد:

كسى كه به زبان بگويد شيعه ام، ولى در عمل و آثار با ما مخالفت كند، از شيعيان ما نيست. شيعيان ما كسانى هستند كه با زبان و قلب با ما موافق اند و آثار ما را متابعت و به اعمال ما عمل مى كنند. (69)

## حديث سى و نهم:

(حكم وقف)

«وَأَمّا ما سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْوَقْفِ عَلى ناحِيَتِنا وَما يَجْعَلُ لَنا ثُمَّ يَحْتاجُ إِلَيْهِ صاحِبُهُ، فَكُلُّ ما لَمْ يُسَلَّمْ فَصاحِبُهُ فيهِ بِالْخِيارِ، وَكُلُّ ما سُلِّمَ فَلا خِيارَ فيهِ لِصاحِبِهِ، إِحْتاجَ إِلَيْهِ صاحِبُهُ أَوْ لَمْ يَحْتَجْ» (70)

از ما درباره ى اين كه فردى چيزى را براى ما وقف كرده، ولى خودش به آن محتاج شده است، پرسيده اى. حكم چنين فردى، اين است كه در آن چه براى ما وقف كرده، ولى تسليم ما نكرده، مختار است و مى تواند وقف را به هم بزند؛ ولى آن چه را، به خاطر تسليم، وقفش مسلّم شده است، ديگر نمى تواند برگرداند، خواه به آن احتياج داشته يا نداشته باشد.

شرح اين عبارت، قسمتى از توقيعى است كه امام زمان عليه‌السلام در جواب سؤال هاى ابوالحسين محمّد بن جعفر اسدى مرقوم داشته اند.

حكم وقف با معاملات ديگر تفاوت دارد. اگر كسى چيزى را بفروشد و پولش را از مشترى بگيرد، ولى پشيمان شود و از معامله صرف نظر كند، مى تواند پول را پس دهد و معامله را به هم بزند؛ امّا وقف اين گونه نيست. وقتى چيزى وقف شد، اگر واقف، آن را به موقوف عليه (كسانى كه آن چيز براى آنان وقف شده) تسليم نكرده باشد، مى تواند وقف را بر هم بزند و به دارايى هاى خودش بازگرداند؛ ولى اگر مال موقوف را در اختيار موقوف عليه قرار داد، آن وقف حتميّت پيدا مى كند و واقف نمى تواند به هيچ عنوان آن را به اموال خود بازگرداند.

در اين حكم، فرق نمى كند كه موقوف عليه چه كسى باشد، امام معصوم باشد يا فرد عادى؛ نيز تفاوتى ندارد كه مال موقوف چه مقدار باشد، كم يا زياد.

## حديث چهلم:

(حسن عاقبت)

«وَالْعاقِبَةُ بِجَميلِ صُنْعِ اللّهِ سُبْحانَهُ تَكُونُ حَميدَةً لَهُمْ مَا اجْتَنَبُوا الْمَنْهِيَّ عَنْهُ مِنَ الذُّنُوبِ» (71)

با ساخت نيكوى خداوند، فرجام كار، مادامى كه شيعيان از گناهان دورى گزينند، پسنديده و نيكو خواهد بود.

شرح اين حديث، بخشى از نامه اى است كه امام زمان عليه‌السلام براى شيخ مفيد (رحمه الله) مرقوم داشته اند. حضرت عليه‌السلام به نكته اى مهم اشاره كرده اند كه اگر شيعيان ما، عاقبت به خيرى را مى خواهند، سببش لطف و توجّه خاصّ خداوند است؛ پس بايد از گناهانى كه خداوند متعال از آن ها منع كرده است، اجتناب كنند؛ زيرا هر عملى، اثر مخصوص خود را دارد و نَفْس ما، مطابق كارها، سخنان و حتّى افكارى كه داريم، ساخته مى شود. آن كس كه از انجام دادن گناه باكى ندارد ـ حال آن گناه كم باشد يا زياد، كوچك باشد يا بزرگ ـ بداند كه حقيقت خود را تيره و تار كرده، شايستگى ورود به جايگاه نور و پاكى را ندارد. يك گناه، آتشى است كه در خرمنى مى افتد. انسان سال ها تلاش مى كند و ثواب ها براى خويش فراهم مى آورد، ولى با يك گناه، حاصل عمرى را به هدر مى دهد؛ از اين رو، حضرت، در اين حديث، خطر گناه را گوشزد كرده است.

1. مشاركت اين انديشه در آيين زردشت، كتاب اوستا، آيين هندو، بودا، يهود، مسيحيت و منابع مسلمين، اعم از شافعى، مالكى، حنبلى، حنفى و ساير مكاتب عرفانى به تواتر ذكر شده است.

2. الغيبة، شيخ طوسى، ص285، ح245؛ احتجاج، ج2، ص278؛ بحارالأنوار، ج53، ص178، ح9.

3. احتجاج، ج1، ص97؛ بحارالأنوار، ج29، ص243، ح11.

4. تحف العقول، ص386؛ بحارالأنوار، ج75، ص300، ح1.

5. نهج البلاغه، حكمت201؛ بحارالأنوار، ج64، ص158، ح1.

6. كمال الدين، ج2، ص485، ح10؛ الغيبة، شيخ طوسى، ص292، ح247؛ احتجاج، ج2، ص284؛ إعلام الورى، ج2، ص272؛ كشف الغمة، ج3، ص340؛ الخرائج و الجرائح، ج3، ص1115؛ بحارالأنوار، ج53، ص181، ح10.

7. الغيبة، طوسى، ص288، ح246؛ احتجاج، ج2، ص280؛ بحارالأنوار، ج53، ص194و195، ح21.

8. الغيبة، شيخ طوسى، ص286، ح245؛ احتجاج، ج2، ص278؛ بحارالأنوار، ج53، ص179، ح9.

9. دلائل الإمامة، ص524، ح495؛ مدينة المعاجز، ج8، ص105، ح2720.

10. ر.ك: مرآة العقول، ج3، ص136و137.

11. كمال الدين، ج2، ص511، ح42؛ الخرائج و الجرائح، ج3، ص1110، ح26؛ بحارالأنوار، ج53، ص191، ح19.

12. سوره ى تكوير، آيه ى 29.

13. الغيبة طوسى، ص247، ح216؛ الهداية الكبرى، ص359؛ كشف الغمة، ج3، ص303؛ الخرائج و الجرائح، ج1، ص459؛ دلائل الامامة، ص506؛ بحارالأنوار، ج25، ص337، ح16.

14. «مقصّره» كسانى هستند كه براى اهل بيت، از ولايت خدا، چيزى را قائل نيستند.

15. «مفوّضه» گروهى از مسلمانان اند كه معتقدند، خداوند، بعد از خلقت عالم، اراده ى خود را به امامان واگذار كرده و آنان، به هر نحو كه بخواهند، در اين عالم تصرّف مى كنند.

16. تفسير على بن ابراهيم، ج2، ص409؛ بصائر الدرجات، ص537، ح47؛ بحارالأنوار، ج5، ص114، ح44.

17. كمال الدين، ج2، ص520، ح49؛ فقيه، ج1، ص498، ح1427؛ تهذيب الأحكام، ج2، ص175، ح155؛ الإستبصار، ج1، ص291، ح10؛ الغيبة، طوسى، ص296، ح250؛ احتجاج، ج2، ص298؛ بحارالأنوار، ج53، ص182، ح11؛ وسائل الشيعة، ج4، ص236، ح5023.

18. سوره ى طه، آيه ى 14.

19. الغيبة، طوسى، ص271، ح236؛ احتجاج، ج2، ص298؛ بحارالأنوار، ج52، ص16، ح12؛ وسائل الشيعة، ج4، ص201، ح4919.

20. فقيه، ج1، ص217، ح651؛ بحارالأنوار، ج79، ص351، ح23.

21. احتجاج، ج2، ص308؛ بحارالأنوار، ج53، ص161، ح3؛ و وسائل الشيعة، ج6، ص490، ح8514.

22. سوره ى ابراهيم، آيه ى7.

23. احتجاج، ج 2، ص 312؛ بحار الأنوار، ج 53، ص 165، ح4.

24. كمال الدين، ج2، ص493، ح18؛ الخرائج و الجرائح، ج1، ص443، ح24؛ بحارالأنوار، ج51، ص331، ح56.

25. سوره ى فاطر، آيه ى 15.

26. كافى، ج1، ص521، ح13؛ كمال الدين، ج2، ص490، ح13؛ ارشاد، ج2، ص361؛ إعلام الورى، ج2، ص264؛ كشف الغمة، ج3، ص251؛ بحارالأنوار، ج51، ص329، ح52 و مدينة العاجز، ج8، ص85.

27. سوره ى توبه، آيه ى 105؛ بگو عمل كنيد! پس به زودى، خداوند و رسولش و مؤمنان، عمل شما را مى بينند.

28. تفسير برهان، ج2، ص838، ح2.

29. ر.ك: نهج البلاغة، حكمت417؛ بحارالأنوار، ج6، ص36 ـ 37، ح59.

30. دلائل الامامة، ص297.

31. سوره ى انفال، آيه ى 33.

32. همان.

33. كمال الدين، ج2، ص485، ح10؛ الغيبة، شيخ طوسى، ص292، ح247؛ احتجاج، ج2، ص284؛ إعلام الورى، ج2، ص272؛ كشف الغمة، ج3، ص340؛ الخرائج و الجرائح، ج3، ص1115 و بحارالأنوار، ج53، ص181، ح10.

34. احتجاج، ج2، ص315؛ بحارالأنوار، ج53، ص177، ح8.

35. كمال الدين، ج2، ص511، ح42؛ الخرائج و الجرائح، ج3، ص1111؛ بحارالأنوار، ج53، ص191، ح19.

36. صحيفة سجادية، دعاى49، رقم14؛ مهج الدعوات، ص222؛ بحارالأنوار، ج92، ص428، ح43.

37. كمال الدين، ج2، ص484، ح10؛ الغيبة، شيخ طوسى، ص291، ح247؛ احتجاج، ج2، ص284؛ إعلام الورى، ج2، ص271؛ كشف الغمة، ج3، ص338؛ الخرائج و الجرائح، ج3، ص1114؛ بحارالأنوار، ج53، ص181، ح10؛ و وسائل الشيعة، ج27، ص140، ح33424.

38. كمال الدين، ج2، ص484، ح4؛ الغيبة، طوسى، ص290، ح247؛ احتجاج، ج2، ص283؛ إعلام الورى، ج2، ص271؛ كشف الغمة، ج3، ص339؛ الخرائج و الجرائح، ج3، ص1114؛ بحارالأنوار، ج53، ص180، ح10.

39. سوره ى توبه، آيه ى 103.

40. احتجاج، ج2، ص325 و بحارالأنوار، ج53، ص177، ح8.

41. كمال الدين، ج2، ص485، ح4؛ الغيبة، طوسى، ص293، ح247؛ احتجاج، ج2، ص284؛ إعلام الورى، ج2، ص272؛ كشف الغمة، ج3، ص340؛ الخرائج و الجرائح، ج3، ص1115؛ بحارالأنوار، ج53، ص181، ح10.

42. احتجاج، ج2، ص323؛ الخرائج و الحرائج، ج2، ص903؛ بحارالأنوار، ج53، ص175، ح7.

43. كمال الدين، ج2، ص441، ح12؛ الغيبة، طوسى، ص246، ح215؛ بحارالأنوار، ج52، ص30، ح25.

44. احتجاج، ج2، ص323؛ الخرائج و الجرائح، ج2، ص903؛ بحارالأنوار، ج53، ص175، ح7.

45. مهج الدعوات، ص281؛ البلدالأمين، ص393؛ بحارالأنوار، ج92، ص267، ح34.

64. كمال الدين، ص521، ح49؛ احتجاج، ج2، ص299؛ بحارالأنوار، ج53، ص183، ح11؛ وسائل الشيعة، ج9، ص540و541، ح12670.

47. سوره ى نساء، آيه ى 29.

48. الغيبة طوسى، ص286، ح245؛ احتجاج، ج2، ص279؛ بحارالأنوار، ج53، ص180، ح9.

49. رجال كشّى، ج2، ص816؛ بحار الأنوار، ج50، ص318و319، ح15؛ وسائل الشيعة، ج1، ص38، ح61.

50. الإرشاد، شيخ مفيد، ج2، ص39؛ إعلام الورى، ج1، ص436؛ بحارالأنوار، ج44، ص334.

51. كافى، ج1، ص518، ح4؛ بحارالأنوار، ج51، ص309، ح25.

52. كمال الدين، ص484، ح3؛ الغيبة، طوسى، ص290، ح247؛ احتجاج، ج2، ص283؛ كشف الغمة، ج3، ص339؛ إعلام الورى، ج2، ص270؛ الخرائج و الجرائح، ج3، ص1113؛ بحارالأنوار، ج53، ص180، ح10.

53. بصائر الدرجات، ص317، ح4؛ مستدرك حاكم، ج3، ص151.

54. احتجاج، ج2، ص289؛ بحارالأنوار، ج25، ص267، ح9.

55. نهج البلاغه، حكمت 469؛ بحارالأنوار، ج39، ص295، ح96.

56. كمال الدين، ج2، ص485، ح10؛ احتجاج، ج2، ص284؛ بحارالأنوار، ج53، ص181، ح10.

57. الغيبة، طوسى، ص 294، ح248؛ احتجاج، ج2، ص285؛ بحارالأنوار، ج 25، ص 329، ح4.

58. احتجاج، ج2، ص323و324؛ بحارالأنوار، ج53، ص176، ح7.

59. احتجاج، ج2، ص322؛ بحارالأنوار، ج53، ص175، ح7.

60. الغيبة، طوسى، ص288، ح246؛ احتجاج، ج2، ص280؛ بحارالأنوار، ج53، ص194، ح21.

61. سوره ى جمعه، آيه ى 2.

62. مصباح، كفعمى، ص396.

63. كمال الدين، ج2، ص511، ح42؛ الخرائج و الجرائح، ج3، ص1110؛ بحارالأنوار، ج53، ص190و191، ح19.

64. سوره ى عنكبوت، آيه ى 2و3.

65. الغيبة، طوسى، ص287، ح246؛ احتجاج، ج2، ص279؛ بحارالأنوار، ج53، ص193، ح21.

66. الغيبة، طوسى، ص286، ح245؛ احتجاج، ج2، ص279؛ بحارالأنوار، ج53، ص179، ح9.

67. كافى، ج2، ص73، ح1؛ وسائل الشيعة، ج15، ص233، ح20360.

68. بحار الأنوار، ج65، ص167، ح23؛ وسائل الشيعة، ج4، ص57، ح4498.

69. بحار الأنوار، ج65، ص164، ح13؛ وسائل الشيعة، ج15، ص247، ح20409.

70. كمال الدين، ج2، ص520، ح49؛ بحارالأنوار، ج53، ص182، ح11.

71. احتجاج، ج2، ص325؛ بحارالأنوار، ج53، ص177، ح8.

فهرست مطالب

[مقدمه 3](#_Toc477348840)

[شرح چهل حديث از حضرت مهدي (عج) 5](#_Toc477348841)

[حديث يكم: 5](#_Toc477348842)

[حديث دوم: 7](#_Toc477348843)

[حديث سوم: 8](#_Toc477348844)

[حديث چهارم: 10](#_Toc477348845)

[حديث پنجم: 11](#_Toc477348846)

[حديث ششم: 13](#_Toc477348847)

[حديث هفتم: 14](#_Toc477348848)

[حديث هشتم: 15](#_Toc477348849)

[حديث نهم: 16](#_Toc477348850)

[حديث دهم: 18](#_Toc477348851)

[حديث يازدهم: 20](#_Toc477348852)

[حديث دوازدهم: 22](#_Toc477348853)

[حديث سيزدهم: 24](#_Toc477348854)

[حديث چهاردهم: 26](#_Toc477348855)

[حديث پانزدهم: 27](#_Toc477348856)

[حديث شانزدهم: 29](#_Toc477348857)

[حديث هفدهم: 31](#_Toc477348858)

[حديث هجدهم: 32](#_Toc477348859)

[حديث نوزدهم: 33](#_Toc477348860)

[حديث بيستم: 35](#_Toc477348861)

[حديث بيست و يكم: 37](#_Toc477348862)

[حديث بيست و دوم: 38](#_Toc477348863)

[حديث بيست و سوم: 39](#_Toc477348864)

[حديث بيست و چهارم: 41](#_Toc477348865)

[حديث بيست و پنجم: 43](#_Toc477348866)

[حديث بيست و ششم: 44](#_Toc477348867)

[حديث بيست و هفتم: 46](#_Toc477348868)

[حديث بيست و هشتم: 47](#_Toc477348869)

[حديث بيست و نهم: 49](#_Toc477348870)

[حديث سى ام: 50](#_Toc477348871)

[حديث سى و يكم: 51](#_Toc477348872)

[حديث سى و دوم: 53](#_Toc477348873)

[حديث سى و سوم: 55](#_Toc477348874)

[حديث سى و چهارم: 57](#_Toc477348875)

[حديث سى و پنجم: 59](#_Toc477348876)

[حديث سى و ششم: 61](#_Toc477348877)

[حديث سى و هفتم: 63](#_Toc477348878)

[حديث سى و هشتم: 64](#_Toc477348879)

[حديث سى و نهم: 66](#_Toc477348880)

[حديث چهلم: 67](#_Toc477348881)